

## پرونده خیزش اعتراضی ضد رژیم "پایان سخن ببین که ما را چه رسید!"<sup>1</sup>

### فهرست مطالب

1 ص	یک- جرقه همیشه جاودان
2 ص	دو- "مردم اندر حسرت فهم درست"
7 ص	سه - "ای وای من که قصه دل ناتمام ماند"
10 ص	چهار- دردهای مزمن رهبری و رهبران اپوزیسیون
17 ص	پنج- شاه و رئیس جمهور
33 ص	شش- سخن پایانی

همیشه داستان همان بوده که هست:

1. جانباذانی به صحنه می آیند و حق و آزادی می طلبند.
2. رهبران نهادها و سازمانهای اپوزیسیون سیاسی ما شعارهای حمایتی "انگش کن!" میدهند.
3. رژیمیان با کشتار و شکنجه قرون وسطائی اعتراضات را سرکوب کرده و سکوت را برقرار میسازند.
4. و این رهبران در پی این همه اشک و خون بیانیۀ محکومیت صادر میکنند. همین و بس!  
بدین وسیله این نمایشنامه دردناک به پایان خود میرسد تا روز دیگر و مبارزه و سرکوبی دیگر.

### یک- جرقه همیشه جاودان

یکبار دیگر و برای لحظه کوتاهی هم شده جرقه های طغیان شهرهای به غم نشسته ایران را روشن کردند. جمعی از نسل مبارزان آزادی، این بار فرصت به وجود آمده را غنیمت شمردند و نه علیه این یا آن جناح، بلکه علیه تمامیت رژیم جمهوری اسلامی بلند شدند. این خیزش براندازی بود که به جرقه ای ناگهانی در شبی ظلمانی ماند، و نور و روشنائی اش را بر همه جا تابید.

تظاهرکنندگان زیاد نبودند و تظاهرات قبل از سرایت به تهران و سایر شهرهای میلیونی به خون کشیده شدند. با این وجود، این گروههای ولو کوچک، در شهرهای ولو نه چندان میلیونی، و در مدت ولو کوتاه چند روزه، خواب بسیاری را بر هم زدند. بر هم زدند، چرا که پس از سالها دنباله روی بی نتیجه از این یا آن جناح رژیم، که "سگ زرد برادر شغال است!"، این جان برکفان با شجاعت تمام رو در روی صف آرایش یافته هزاران مزدور و پاسدار دشمن ایستادند، و بی اعتناء به شهادت و شکنجه ای که در انتظارشان بود، قهرمانانه و بی محابا نفرت در گلو مانده این مردم و ملت به اسارت گرفته شده را به صورتشان تف کردند:

- "رژیم اسلامی باید برود"،
- "مرگ بر جمهوری اسلامی".

## دو- "مردم اندر حسرت فهم درست"<sup>2</sup>

فیلمی نشان میداد که مردم دارند پرچم جمهوری اسلامی و آرم فرقه سیک های هندی روی آنرا پاره میکنند و فیلم دیگری نشان میداد که مردم دارند در برابر چشمان ناباور مزدوران دشمن عکسهای امامان دیروز و امروز رژیم را پاره کرده و زیر پا له میکنند. این فیلمها همراه با شعارهای براندازی این قهرمانان، دوره تسویه حساب مردم ایران با رژیم برافتاده سابق و روزهای انقلاب بعداً به خون نشسته را به خاطر می آوردند. و این، درست آن جرقه ای بود که در مغزها درخشید و هر کسی را به فراخور حالش به هیجان و واکنش واداشت.

جمعی با دیدن این صحنه ها به یاد تحویل و تحوّل تحت کنترل رژیمها، از رژیم سلطنتی به رژیم جمهوری اسلامی افتادند و از همان رو آن را "انقلاب" خواندند، و جمعی نیز طبق معمول به همدیگر مزده دادند که "اینا دارن میرن!".

\*\*\*

دردا که ما مردم با وجود اینهمه تجربیات تلخ تاریخی هنوز هم به اینجا نرسیده ایم که نه هر تظاهراتی راه به "رفتن و براندازی" می برد، و نه هر "رفتنی" به "انقلاب" منجر میشود. با تظاهرات بدون سازماندهی و بدون رهبری انقلاب نمیشود. بدون ایده آلهای آلترناتیو و ایدئولوژی های رهائی بخش، انقلاب نمیشود، ولی اگر هم شد!، در نهایت جز آن نمیشود که خوکهای رمان قلعه حیوانات<sup>3</sup> جرج اورول<sup>4</sup> را بر سر کار آورد.

جز آن نمیشود که جمهوری اسلامی را بر سر کار آورد.

- "انقلاب" آن حرکتی است که "نان را (به تساوی) قسمت میکند"<sup>5</sup>. انقلاب طغیانی است که بنای کهنه دیروزها را با همه مناسبات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی اش فرو میریزد و به جایش

<sup>2</sup> اینج می گویم به قدر فهم تست مردم اندر حسرت فهم درست (مولوی).

<sup>3</sup> Animal Farm

<sup>4</sup> George Orwell

<sup>5</sup> کسی می آید

کسی می آید

کسی که در دلش با ماست ، در نفسش با ماست ،

در صدایش با ماست

...

بنای عصر نوینی از دموکراسی، آزادی و عدالت میسازد. انقلاب در این مفهوم، یک پروژه هدفدار است. معماری پروژه رنسانس<sup>6</sup> جامعه است.

- معماری از پیش اندیشیده شده ساختار جامعه ای عادل، آزاد و آباد است.

- معماری رهائی از بهره کشی و فقر، و گذر به جهان و مناسبات صنعتی است.

بدیهی است که این همه جز با کار و زحمت مستمر، درازمدت، و برنامه ریزی و رهبری شده نسل ها تحقق نمی یابد.

اینها اما کارهائی اند که ما مردم ایران متاسفانه نه آغازشان کرده ایم و نه حتی نشان داده ایم که میتوانیم آغاز کنیم و پیش ببریم. از همین رو نیز انتظار کشیدن برای تحقق یک "انقلاب" در این شرائطی که هیچ کاری از دستمان ساخته نشده، مثل منتظر ظهور امام زمان بودن است. انتظار دلخوش کننده ولی عبثی است که جز به درد گول زدن خود و دیگران نمیخورد.

از اینان جمعی هم به تقلید از رهبرانی که صدها بار فال دروغین دیده و قول دروغین داده اند، با دور و بری هایشان تماس گرفتند که "اینا دارن میرن!". میدانیم که این شایعه دلخوش کننده تا کنون بارها و بارها دهان به دهان گشته اند و میدانیم که این دلخوشی های کاذب پس از مدتی جز به ناامیدی و یأس منجر نشده اند.

کسانی که به این حرفها و شایعات باور می آورند، حداقل باید قبل از آن از خود یا رهبران فالگیرشان سؤال میکردند که،

- "اینا چرا میرن" و چه کس یا کسانی اینا رو میبرن"؟

و مهمتر از همه،

- "سهام ما مردم ایران در این بردن ها و آوردنها چیست؟"،

- "و مگر ما چه کرده ایم که اینا رو مجبور به رفتن کرده ایم؟"

---

و نان را قسمت میکند  
و پیسی را قسمت میکند  
و باغ ملی را قسمت میکند  
و شربت سیاه سرفه را قسمت میکند  
و روز اسم نویسی را قسمت میکند  
و نمره ی مریضخانه را قسمت میکند  
و چکمه های لاستیکی را قسمت میکند  
و سینمای فردین را قسمت میکند  
درختهای دختر سید جواد را قسمت میکند  
و هرچه را که باد کرده باشد قسمت میکند  
و سهام ما را میدهد!  
من خواب دیده ام ...  
<sup>6</sup> نوزائی

- و "اگر ما کاری نکرده ایم و اگر این ما نیستیم که اینها را می بریم، در آنصورت این رفتن ها و آمدنها به ما مردم ایران که نه سر پیاز بوده ایم و نه ته پیاز، چی میدهند؟ چه چیزی در پی می آورند، جز آنکه مثل دوره انقلاب به خون نشسته، گردانندگان و برنامه ریزان تظاهرات ها را بر ما مسلط سازند تا با ما آن کنند که رژیم اسلامی و حامیان جهانی اش کردند و میکنند؟"

اما خیلی ها از ما مردم ایران، اهل فکر کردن و بررسی و قضاوت نیستیم. در فرهنگ غرقه در اوهام دینی ما، مردم یاد نمیگیرند که ابتدا بررسی بکنند و بعد بپذیرند. حتی یاد نمی گیرند که اول بپذیرند و بعد اگر به قطعیت رسیدند، گام به گام ایمان بیاورند. مردم ما بلکه از همان اوان کودکی یاد میگیرند که اول و بدون هر دلیل و منطقی "ایمان" بیاورند، و وقتی هم ایمان آوردند، خود را، فکر کردن و جستجوی منطق و عقلانیت معاف سازند.

در این راستا، فرهنگ قرون وسطائی شیعه گری، فکر و ذهن بسیاری از مردم ما را با باور به ظهور ذهنی امام زمانی که قرار است ما را مفت و مجانی نجات بدهد پر کرده است. به قدری پر که بسیاری از ما مردم ایران تا صدای حرکت و اعتراضی را می شنویم، به یاد نجات غیبی مان می افتیم و بدون آنکه کاری کرده یا گوشه کاری را گرفته باشیم، به آسانی با فس فس های توگوشی "داره انقلاب میشه" یا "اینا دارن میرن" برای خود امید و انتظار کذائی می سازیم.

به قول شاملو:

"باری"

من با دهان حیرت گفتم:

" ای ..."

خلایق!

مستید و منگ؟

یا به تظاهر

نزویر می کنید؟

از شب هنوز مانده دو دانگی!"<sup>7</sup>

---

<sup>7</sup> "باری"

من با دهان حیرت گفتم:

" ای ..."

یاوه

یاوه

یاوه،

خلایق!

مستید و منگ؟

\*\*\*

در واقع سرکوبی انقلاب و جنبش خونبار 1979 در این برهه از زمان که جهان دارد چهاراسبه مرزهای دیرینه اش را در می نوردد، شکستی تاریخی و تاریخ ساز بوده است. شکستی است که این کشور و ملت را نسل به نسل از قافله تمدن در حال شکوفائی جهان دور نگه داشته و محکوم به تحمل درد و عذاب تاریخی کرده است.

درس نگرفتن از این شکست و مرارتهای تاریخی اش اما، در برابری با این درد تاریخی ناشی از شکست، به مراتب بدتر و سخت تر است. به مراتب تاریخسازتر است و در آینده هم دردهای مزمن تاریخی ایجاد خواهد کرد. به راستی که ما مردم ایران اگر توانسته بودیم از سرکوبی مبارزات مان در عصر جدید درسهای تاریخی بیاموزیم، اکنون:

- نه در این شرایط و موقعیت بیچارگی بودیم و،
- نه خود را در برابر رژیم بنیادگرا و حامیان جهانی اش اینهمه دست خالی و ناتوان می یافتیم.

تکرار ادعاهای خودگول زنی "داره انقلاب میشه" یا "اینا دارن میرن" در عین حال مبین این ناتوانی و بیچارگی تاریخی است. مبین این مشکل تاریخی است که با وجود این همه اتفاقات تلخ تاریخی هنوز هم بسیاری از ما یاد نگرفته ایم که "اینان" در شرائط موجود، نه می روند! و نه حتی اگر روزی هم استراتژی سرکردگان جهان تغییر یافت و اینها را مجبور به رفتن کرد، از آنجا که ما مردم ایران هیچ کنترلی روی این اتفاقات و رفتن ها نداریم:

- هیچ تضمینی وجود ندارد که مردم و کشور ما با رهائی از این دیکتاتوری سبز و سیاه دینی به دموکراسی و آزادی دست بیابند و گرفتار دیکتاتوری و سرکوبگری دیگری نشوند.
- میگوییم "تضمینی وجود ندارد"،

- چرا که قبل از برداشتن هر محصولی ابتدا باید آن را کاشت.
- چرا که بدون کاشتن تخم و گیاهی هیچ تضمینی برای درو کردن و برداشتن هیچ محصولی وجود ندارد.

- چرا که برای به دست آوردن یک چنین تضمینی، باید ابتدا از جان و دل مایه گذاشت.
- باید قبلاً به سازماندهی و رهبری دست یافت.

---

یا به تظاهر  
تزویر می کنید؟  
از شب هنوز مانده دو دانگی!"

باید قبلاً ایدئولوژی و آرمان ملی و توده ای به وجود آورد.

باید قبلاً به جای هواداران چشم و گوش بسته و مطیع این یا آن رهبر و سازمان ارباب رعیتی موجود، نسل های جدیدی از هواداران آزادیخواه و مومن به دموکراسی، آزادی و عدالت تربیت کرد .

اگر چنین نکنیم و اگر بتوانیم این زیرپایه های رهائی و نوزائی را بسازیم، البته که به جاست که با امید رفتن این رژیم جنایتکار و خائن بخوابیم و بیدار شویم.

ولی اگر به هر سببی نتوانیم یا نخواهیم به وجودشان بیاوریم و مثلاً،

- اگر به خاطر ترس، نفع پرستی، محافظه کاری یا وابستگی به فرهنگ مذهب فئودالی به دنبال جستجوی "دم فیل"<sup>8</sup> رژیم افتاده ایم، یا اگر فقط میخواهیم "گلیم خودمان را از آب بیرون بکشیم"<sup>9</sup> و ترجیح میدهیم تا "دیگران لنگش کنند"، و ما سودش را ببریم، باید بدانیم که در این صورت این ضرورتهای اساسی فراهم نمیشوند و با فقدان اینها، در هر صورتش،
- روزمان همین است و روزگارمان همین.
- اینها بروند هم همین است و نروند هم!

مثال داستان بچه کلاغی است که به مادرش گفت: "مادر جان این لانه بوی بد میده، بهتره لانه مونو عوض کنیم". مادرش جواب داد: "بچه جان با این شکمی که ما داریم، هر لانه دیگری هم بریم همین بو را خواهد داد". ما مردم ایران هم باید بدانیم: تا زمانی که نه تشکل، نه رهبری و نه کادرهای وفادار به آزادی و دموکراسی فراگیر و توده ای فراهم ساخته ایم،

- چه اینان بروند یا نروند،
- در هر صورتش کشور و جامعه ما هم جز بوی دیکتاتوری، سرکوبی و دینسالاری نخواهد داد.

در واقع، رهائی از دیکتاتوری و نائل شدن به آزادی و دموکراسی نیز مثل خیلی چیزهای گرانبهای دیگر بهای خود را میطلبد. بهای یک چنین تحول تاریخی و گرانقدر به همان اندازه تاریخی و گران، و پرداختش نیز به همان اندازه سخت و طاقت فرسا است. آسان نیست. جگرها خون میشود! اما چاره نیست، باید این بهای سنگین را بپردازیم. اگر رهائی میخواهیم باید بپردازیم.

<sup>8</sup> اشاره به عنوان "مردم دم فیل دوست" از زبان نوذر آزادی در نقش «جعفر قاطبه» در سریال کمدی/انتقادی اختاپوس نوشته و با کارگردانی پرویز صیاد. منظور از "مردم دم فیل دوست" این بود که در آنروزها یک شرکت تولید کننده یک پودر رختشویی برای تبلیغ محصول خود تعدادی عکس از اندام های مختلف فیل چاپ کرده و در قوطی های پودر جا داده بود. شرکت مذکور تبلیغ میکرد که هر کسی تمام اندامهای یک فیل را جمع آوری بکند، برنده یک اتومبیل خواهد شد. آنان اما، عکس همه اندامها را در قوطی ها جا داده بودند به جز عکس "دم فیل" را. این تبلیغات ولوله ای در بین مردم و توده های فقیر تهران و شهرها ایجاد کرد. بسیاری کار و زندگی شان را ول کردند و برای یافتن عکس دم فیل دائماً پودر رختشویی خریدند و انبار کردند. بسیاری حتی برای یافتن این دم فیل ناپیدا به قدری پودر رختشویی خریده بودند که دیگر هیچ ظرف خالی در خانه شان یافت نمی شد. عنوان "مردم دم فیل دوست" برای انتقاد از این مردمی است که به آسانی به دنبال هر حرفی میدوند.

<sup>9</sup> برای توضیح روانشناسی اجتماعی و سیاسی توده های مردم ایران ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "خیزش و فروپاشی اتوپیای انقلاب 57 (و عواقب روانی/اجتماعی آن)، 2012 میلادی، اینواند لیت، سوئد. سایت (Professor-reza.com)

1. اگر بپردازیم و بتوانیم بپردازیم، به آزادی و دموکراسی نائل میشویم، اما،
  2. اگر نپردازیم یا نتوانیم و نخواهیم بپردازیم، کماکان در زیر مهمیزهای دیکتاتوریه‌های سبز و سیاه یا سرخ و سفید میمانیم و خواهیم ماند.
- نه تنها در زیر مهمیزهای دیکتاتوریه‌ها میمانیم و خواهیم ماند و محرومیت مان از آزادی، دموکراسی و حق و حقوق بشر ادامه خواهد یافت، بلکه همچنین:
- همه انتظار اتمان بی نتیجه خواهند ماند.
- همه خوابهای شیرینمان وارونه تعبیر خواهند شد و،
- هر جانبازی لحظه ای مان نیز جز به شکست، و خسران و ناامیدی نخواهد انجامید.

### 3- "ای وای من که قصه دل ناتمام ماند" 10

با دردمندی شاهد آن شدیم که این جرعه های پرنوری که در لحظه موجودشان اینهمه امید و خیال به وجود آورده بودند، حداقل در دور اول خود زیاد نپائیدند و با کشته شدن دهها نفر و دستگیری و مجازات قرون وسطائی یکی دو هزار نفر خاموش شدند. خاموش شدند تا کی از نو شعله بکشند.

خاموش شدند تا دگرباره شعله ور شوند، چرا که به شهادت تاریخ، این جرعه ها همچون آتش زیر خاکستر اند:

- خاموش و سرد میشوند، ولی نمی میرند.

- کشته میشوند، ولی نابود نمیشوند.

این درس تاریخی اما مانع آن نیست که از خود بپرسیم:

چرا؟

- چرا جرعه هائی به این تابناکی، زمان درازی نپائیدند و نمی پابند، و به این زودی و آسانی

خاموش شدند و می شوند؟

پاسخش بدیهی است:

- اگر این اعتراضات از سوی نهادهای سیاسی مردمی سازماندهی و رهبری شده بودند، اگر با

برنامه از پیش اندیشیده شده در جهت تعمیق هر چه بیشتر براندازی رژیم رهبری شده بودند، و

اگر در یک مبارزه هدفدار و برنامه ریزی شده، به جای چند ده نفر، صدها و هزارها نفر سینه

سپر کرده بودند، یا به جای یکی دو هزار نفر، ده هزار و صد هزار نفر به اعتراضات

ضد رژیم پیوسته بودند، یقیناً،

1. نه این حرکات اعتراضی به این زودی و آسانی به کنترل در می آمدند و،
2. نه نتایج و دستاوردهای این مبارزات و جانبازیها به وسیله این و آن ملاحظور می شدند.

\*\*\*

در این صورت، این سؤال تکراری از نو مطرح میشود که "خوب، اگر واقعیتها چنین اند، چرا اعتراضات جانبازانه ما مردم ایران حساب نشده و برنامه ریزی نشده شروع میشوند و چرا از این میلیونها انسانهای ناراضی حتی چند ده هزار و صد هزار نفر در این حرکات شرکت نمیکند. چرا این میلیونها میگذارند تا این اعتراضات با کشته شدن و به اسارت درآمدن جمعی از مبارزان جانبازمان بدون نتیجه گیری به پایان برسند؟"

این سؤال تنها یک پاسخ دارند و آن اینکه **سازمانها و رهبران اپوزیسیون ما قادر به همراهی با مردم معترض و جنبشهای اعتراضی ایران نیستند**<sup>11</sup>. آنها و آنان نتوانسته اند توده های مردم معترض را به خود جذب بکنند و برای مبارزات وسیع تر بعدی تعلیم داده و سازمان بدهند. آنان نتوانسته اند وظیفه رهبری خود را به حد کافی ادا بکنند. این البته در شرایطی است که ما مردم ایران:

دهها سازمان و صدها رهبر داریم.

مدعی پادشاهی داریم.

مدعی رئیس جمهوری داریم.

مدعیان خرد و ریز رهبری داریم.

مدعیان مقامات خود ساخته داریم. داریم و داریم!، اما این اتفاقات خودجوش و جانبازی های بدون برنامه ریزی و "بی صاحب" نشان میدهند که:

- **اینان همه رویهمرفته از عهده رهبری مبارزات و اعتراضات بر حق مردم بر نمی آیند.**

به خاطر فقدان این سازماندهای و رهبری هم هست که جوانان ما راهی جز اعتراض بدون برنامه ریزی و پذیرش نتایج دردآور آن نمی یابند.

---

<sup>11</sup> البته پرداختن به نقش رهبری و رهبران مانع از آن نیست که نقش مهم مردم و روانشناسی اجتماعی و سیاسی توده هایمان را در این جریانها نادیده بگیریم. در مورد این روانشناسی اجتماعی و سیاسی ما مردم طبقه متوسط با فرهنگ مخلوط سنتی و مدرن حرف زیاد است و در این خلاصه نمیگنجد (ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان خیزش و فروپاشی انقلاب 57 (و عواقب روانی- اجتماعی آن)، پیشین. سایت [professor-reza.com](http://professor-reza.com). از آنجمله، بسیاری از مردم ما به سببهای فرهنگی و سیاسی ناامید شده و به تماشای اتفاقات سیاسی تبدیل شده اند. بسیاری همانگونه که قبلاً هم اشاره شد به تبعیت از فرهنگ غالب شیعه گری، ناخودآگاه منتظر اند تا بی آنکه کاری انجام بدهند، نجات داده شوند. جمعی نیز به شدت تحت تأثیر شکست و سرکوبی اند و برای تضمین بقا و حیات خود به سکوت و سکون بی خطر پناه برده اند، یا همیشه خود را در حال فرار حس میکنند. بسیاری هم همانند شهروندان هر شهر اشغال شده از هر تجمع و همکاری خودداری میکنند و تنها و مخفی ماندن را برگزیده اند.



اینان اگر قادر به ارائهٔ تشکل و رهبری بودند، میتوانستند به وقتش تعیین بکنند که چه موقعی برای زدن ضربهٔ کاری به رژیم مناسب است. چه وقتی باید رو در روی مزدوران رژیم ایستاد، اعتراض کرد و جنگید و برانداخت؛ و چه موقعی باید ساکت ماند، سازماندهی کرد و مقدمات مبارزات بعدی را فراهم آورد. در نتیجه، این و اینگونه جرقه های فروزان، قبل از نابودی از بوته های کوچک و پراکنده موجود به سرتاسر جنگل انسانهایمان سرایت میکردند و نه فقط با آسانی خاموش نمیشدند، بلکه حتی شاید همهٔ جنگل را جرقه باران ساخته و همهٔ دیوان تاریکی را سوخته و خاکستر میکردند.

دردا که این ضرورت‌های مبارزه و براندازی هنوز هم فراهم نشده اند.

\*\*\*

در زمان سرکوبی انقلاب به خون نشسته میگفتند که بازیگران جهانی، زمان جنبش و اعتراضات را جلو انداختند تا رهبران سیاسی، کادرهای تشکیلاتی و مردم رهائی طلب ایران فرصت به خود آمدن و سازماندهی پیدا نکنند و نتوانند با حرکات حساب شده در جریان براندازی رژیم شاه شرکت کرده و ادامهٔ آنرا در جهت منافع ملی شان هدایت بکنند. اما حالا چی؟

حالا که نزدیک به 39 سال از آن تاریخ گذشته، چی؟

حالا که این فرصت گرانبهای تاریخی برای سازماندهی مبارزات رهائی بخش از دست رفته، چی؟

حالا که سازمانهای سیاسی و رهبران اپوزیسیون به کشورهای دموکراتیک غرب نقل مکان کرده اند و در نتیجه، هم از سرکوب رژیم به دور اند، هم از آزادی های لازم برخوردارند و هم امکانات سازماندهی در اختیار دارند، چی؟

از دست دادن بی نتیجهٔ این فرصت تاریخی 39 ساله نشان میدهد که سازمانها و شخصیت‌های اپوزیسیون سیاسی ما، از **چپ چپ تا راست راست**، نه تنها نتوانسته اند ضرورت‌های اساسی برای ادامهٔ مبارزات سیاسی در ایران را به وجود بیاورند، بلکه حتی آمادگی خود را تا به جایی رشد نداده اند تا حداقل بتوانند حرکات اعتراضی خودجوش مردم ایران را سازماندهی بکنند.

تازه نگاهی ولو کوتاه به حال و روز تشکلهای سیاسی اپوزیسیون مان نشان میدهد که بسیاری از اینان پس از این مدت طولانی نه تنها نتوانسته اند رشد بکنند، یا حداقل در جای گذشته شان درجا بزنند، بلکه حتی روز به روز خون از دست داده و هر چه بیشتر ناتوان تر و کوچک تر میشوند. از بسیاری نیز حتی جز نامی توخالی، "علی و حوضش"، هیچ باقی نمانده است.

هم از این رو هم باید با درد و غم اعتراف کرد که:

- اپوزیسیون سیاسی ایران ناکارآمد و ناتوان است.
- اپوزیسیون سیاسی ایران در حال ایست و فروپاشی است.

- اپوزیسیون سیاسی ایران نمی تواند وظیفه خود را به انجام برساند.
  - اپوزیسیون سیاسی ایران با وجود این همه سابقه مبارزاتی و جانبازی قادر نیست تا مبارزات آزادیخواهی و عدالتخواهی مردم مان را از درجا زدن، و فرزندمان مبارز و معترض مان را از جانبازی و کشته شدن برهاند.
- این ناتوانی و فروپاشی البته که بی دلیل نیست.

### چهار- دردهای مزمن رهبری و رهبران اپوزیسیون

دیدیم که درخشش این جرقه های کوچک ولی ناگهانی به سببهای معینی در مطبوعات جهان غرب انعکاسی فراگیر یافت. و این قبل از همه چرت و رخوت بسیاری از رهبران نهادها و سازمانهای سیاسی اپوزیسیون ما را پاره کرد. بسیاری حتی آن را به روشنائی صبح موعود تعبیر کردند و برای آنکه از قطار جا نمانند سراسیمه به دویدن پرداختند.

بیانیه ها نوشتند.

مصاحبه ها ترتیب دادند.

راهپیمائیها راه انداختند و شعار پشت شعار که: "لنگش کن!".

این واکنشها البته که تازه نیستند و در طول این 37-38 سال گذشته به کرات تکرار شده و میشوند. داستان همیشه همان بوده که هست:

5. جانبازانی به صحنه می آیند و حق و آزادی می طلبند.

6. رهبران نهادها و سازمانهای سیاسی اپوزیسیون ما شعارهای حمایتی "لنگش کن!" میدهند.

7. رژیمیان با کشتار و شکنجه قرون وسطائی اعتراضات را سرکوب کرده و سکوت را برقرار میسازند.

8. و این رهبران در پی این همه اشک و خون بیانیه محکومیت صادر میکنند. همین و بس!

بدون وسیله این نمایشنامه دردناک به پایان خود میرسد تا روز دیگر و مبارزه و سرکوبی دیگر.

\*\*\*

حالا که از رهبری و رهبران بحث میکنیم، باید با درد و تألم این ادعای نه چندان معمول را پیش بکشیم که یکی از مهمترین علل عدم موفقیت اپوزیسیون ایران این است که از زاویه کیش شخصیت،

- بسیاری از رهبرانی سیاسی در تبعید ما با وجود اینهمه سابقه مبارزاتی برای آزادی و عدالت، به رهبران جمهوری اسلامی میمانند!<sup>12</sup>

- بسیاری علیرغم اینهمه مجادله و مبارزه شان علیه رژیم جمهوری اسلامی از همان فرهنگ امام و امت تغذیه میکنند و،

- بسیاری از نظر کیش شخصیت همانند سر و ته کرباس پدرسالاری ایرانی- اسلامی اند. نویسنده آگاهی دارد که این ادعا برای خلیها غیرمترقبه است و نباید بدون وجود دلایل و شواهد کافی مطرح شود. این است که در زیر به طور بسیار خلاصه به بخشی از این همانندی ها اشاره میکند.

ابدی و مادام العمر بودن رهبری و رهبران ایوزیسیون، و عدم پذیرش مسئولیت از جمله از این همانندیهای قابل بحث است.

میدانیم که طبق رسوم جاری جهانی، وقتی حزبی، ارتشی و حرکتی شکست میخورد، رهبر و رهبران مربوط به آن نهادها و حرکات، حتی بدون آنکه خطای خاصی انجام داده باشند، به سهم خود مسئولیت ناموفقیت و شکست را به عهده میگیرند و حداقل از پست و مقام رهبری خود کناره میگیرند. از اینان رهبران برخی کشورها منجمله ژاپن به وقت شکست حتی دست به خودکشی (هاراگیری<sup>13</sup>) هم میزنند تا بدین وسیله مسئولیت پس بدهند و به بیان خود، آبرو و شرف پایمال شده شان را اعاده بکنند.

به یاد آوریم که در کشور ما تحول عظیمی رخ داد. به قدری عظیم و تایخساز که بسیاری از رهبران سازمانهای سیاسی مان آنرا "انقلاب" خواندند. این انقلاب به وسیله نیروهای مذهبی بنیادگرا که از حمایت استراتژی سازان استعمارنو برخوردار بودند به شدت سرکوب شد و به کنترل درآمد. هزاران نفر اعدام شدند و هزاران نفر به زندان افتاده و وحشیانه شکنجه شدند. میلیونها نفر از مردم بیگناه ایران کار و زندگی شان را از دست دادند، و خانه و دارائی میلیونها بیگناه دیگر به یغما رفت. میلیونها نفر مجبور به فرار از کشور شدند. عدالت و آزادی به تمامی متوقف و کشور به زندان بزرگی تبدیل شد.

به راستی که اگر آن اعتراضات آغازین به خاطر عظمت شان انقلاب بود، این اتفاقات دنباله بندش نیز به خاطر فراگیری شان نمی توانست نام دیگری جز شکست انقلاب یا نابودی و عقبگرد تاریخی این کشور و ملت به خود بگیرد.

<sup>12</sup> این ادعا شاید در ابتدا عجیب بنماید، چرا که بسیاری فکر میکنند که مبارزان ضد دیکتاتوری و سرکوبگری حتماً باید آزادبخواه باشند و جانشان را هم بگیری به راه سرکوبی دیگران نروند. واقعیت اما بر خلاف این باور ذهنی است. تاریخ پر از نام کسانی است که روزی علیه دیکتاتوری جنگیده و جانبازی میکردند، ولی وقتی به قدرت رسیدند، به همان راه دیکتاتورهای پیشین رفتند. اگر دقت بکنیم اینان همان هائی بودند که در زمان مجادله ضددیکتاتوری شان نیز شخصیت دوگانه ای از خود بروز میدادند، یعنی در بیرون علیه دیکتاتوری و سرکوبی بوده اند، ولی در درون نهادهای خودی شان همان شیوه ها را به کار می بستند که دیکتاتورها.

<sup>13</sup> یک نوع خودکشی سنتی باقیمانده از جنبش سامورایی ها در ژاپن.

به یاد آوریم که بسیاری از رهبران امروزی بازار سیاست ما آنموقع هم رهبر بودند یا در کادر رهبری و تصمیم‌گیری سازمان و نهادی قرار داشتند. بسیاری از اینان در زمانی ولو کوتاه هم شده با آمدن خمینی و کنترل قدرت در ایران کنار آمدند یا سکوت را بر اعتراض ترجیح دادند. جمعی هم وی را رهبر ضد امپریالیست یا نماینده خرده بورژوازی ملی نام نهادند. کسانی وی را پدر روحانی و معنوی خواندند و برخی حتی مدتی در پشت سر امام جمعه‌های برگزیده وی به نماز سیاسی ایستادند. بدینوسیله این رهبران و فعالان سیاسی در حد و حدودی در به وجود آمدن این شکست و عقبگرد تاریخی سهم و شریک شدند. از همین رو نیز، بی توجه به تصمیمات راست و غلط، یا حتی دخالت‌های فعال و پاسیو‌شان در این شکست، در مسئولیت این سرکوبی ملی سهم شدند.

البته کسان معدودی از همان آغاز به درستی، ماهیت خمینی و رژیمش را تشخیص دادند و به راه مبارزه و مقابله رفتند. با این وجود، این هم مانع از آن نبود که اینان از مسئولیت این شکست تاریخی، کم و بیش سهم ببرند. مانع از آن نبود که اینان همانند "رهبران احزاب شکست خورده ولی بدون تقصیر اروپائی"، داوطلبانه به سهم خود به مسئولیت شکست حزب و سازمان‌شان اعتراف کرده و استعفا بدهند.

میدانیم که از آن پس، در طول این مدت نزدیک به چهار دهه، جمهوری اسلامی توانست با استفاده از بدترین و غیرانسانی‌ترین شیوه‌های سرکوبی قرون وسطائی سرتاسر جامعه ایران را زیر یوغ استبداد سیاه دینی و اسلامی اش به زندان بزرگی تبدیل سازد. توانست به برکت حمایت استراتژی‌سازان استعمار نو جهانی، روز به روز بر توان و قدرتش بیفزاید و هر گروه و دسته یا فردی را که خواست به نحوی از انحاء به مجازات برساند.

در این مدت برخی از این رهبران به جانبداری نظام یا این و آن جناح رژیم بلند شدند و تا خرخره در باطلاق جمهوری اسلامی غرق شدند. اینان دیگر به عنوان نیروهای مردمی و اپوزیسیون ایران نه نامی دارند و نه در این جا جایی برای بحث دارند.

**بحث ما در مورد اپوزیسیون وفادار به براندازی رژیم است.** اپوزیسیونی که در این مدت طولانی نه در برابر تهدیدات رژیم به زانو درآمده و نه در برابر جوائز و جذابیت‌های رژیم به خاک افتاده است. اپوزیسیونی که به مبارزه براندازی خود وفادار مانده، ولی با این وجود، به خاطر حضور و رهبری‌شان در روند یک چنین جریان رو به نزول و فروپاشی، خواهی و نخواهی از این مسئولیت تاریخی هم سهم می‌برد، یا بر مسئولیت‌های پیشین اش می‌افزاید.

این است که این رهبران اگر از "کیش شخصیت" رها بودند، باید صرفاً به سبب شکست شان، ابتدا در نزد هم‌زمان و هوادارانشان، و سپس در برابر مردم و ملت ایران سر تعظیم فرد می‌آوردند و با عذرخواهی از مقامی که با مبارزه و جانبازی به دست آورده بودند، استعفا میدادند. باید استعفا میدادند تا رفقا و هم‌زمان شان بتوانند راه مبارزه شان را موفق‌تر و پرتوان‌تر ادامه دهند.

- اینان اگر اروپائی بودند و منشأ معیارهای ارزشی شان اروپا بود، حتماً همانند رهبران احزاب شکست خورده چنین می‌کردند.

- اینان اگر ژاپنی بودند و اگر مبنای معیارهای ارزشی شان ژاپن و مناطقی از جنوب شرقی آسیا بود، حتماً این کار را می‌کردند و حتی شاید دست به خودکشی سنتی هم می‌زدند.

- اینان اما ایرانی اند و مبنای معیارهای ارزشیابی شان فرهنگ پدسالار امام امت شیعه‌گری است. از همین رو هم در مقام خود باقی مانده‌اند. به اصرار هم باقی مانده‌اند، و هیچکدام نیز، از چپ تا راست راست، همانند امامان معصوم شیعه، هیچ وقت هیچ مسئولیتی به عهده نگرفته‌اند.

اینان به عنوان رهبران یا حتی فرماندهان سازمان سیاسی- نظامی شکست خورده شان، نه به خاطر شکست برنامه‌ها و خط‌مشی قبلی شان، و نه حتی به سبب از دست دادن همراهان و هواداران جان‌باخته شان حاضر نشده‌اند خود را مسئول بشناسند و قدمی از تخت رهبری شان پائین بیایند. پائین نیامده و نیامدند، چرا که این رهبران نیز خود را رهبر همیشگی فرض میکنند، همانگونه که خمینی و خامنه‌ای خود را امام‌المادام‌العمر میدانسته و میدانند.

\*\*\*

**اما چه کسی میتواند مادام‌العمر در رهبری باقی بماند؟**

دیدیم که:

- برای تصدی رهبری مادام‌العمر باید بتوان همیشه و در همه حال از پذیرش مسئولیت طفره رفت. باید بتوان تصمیم گرفت، اما مسئولیت نپذیرفت. باید بتوان حاکم و امام غیرمسئول شد!

کسی که خود را رهبر مادام‌العمر میدانند، ناگزیر باید:

1. یا مثل خمینی و خامنه‌ای خود را آیت‌الله و نایب بر حق امام زمان تصور بکند،

2. یا آنگونه که محمد رضا شاه پهلوی میگفت<sup>14</sup>، "مقام رهبری خود را ودیعه‌ای الهی‌ای بداند که

از سوی ملت ایران به ایشان محول شده است".

رهبران مادام‌العمر برای حفظ رهبری خود همچنین باید بتوانند ادعا بکنند که:

<sup>14</sup> "سلطنت ودیعه‌ای الهی است که از سوی ملت ایران به من محول شده است."

- مثل امامان معصوم اند. هر کارشان بی عیب و خطاست و در هر کاری و تصمیمی حق با آنهاست.

اینان اما برای جا انداختن این ادعای خودخواهانه شان باید بتوانند:

- هم حرف و نظر خود را امریه لازم الاجرا فرض بکنند و،
- هم بقیه را به مقام امربری نزول داده و در همان حال، آنان را به این خفت و نزول راضی سازند.

اینان باید کیش شخصیت خود رهبر بینی شان را،

- به طریقی به اعضاء و هوداران شان بقبولانند.

- به طریقی به بقیه القاء و تحمیل بکنند.

بدیهی است که القاء و تحمیل خودشان به عنوان مرکز و محور امور، به این آسانی ها پیش نمیرود. بدون سرکوبی پیش نمیرود.

بدون دیکتاتوری پیش نمیرود.

بدون تهدید و تنبیه به اخراج و انشعاب پیش نمیرود.

اینان باید بتوانند "یا به حیلت یا به حالت یا به زاری یا به زور"، دیگر اعضاء سازمان و دور و بری هایشان را وادار به اطاعت بکنند. وادارشان بکنند تا:

- به وقت لزوم به آنان رأی موافق و اعتماد بدهند.

- همیشه و همه وقت و بدون هر گونه شرط و شروطی به آنان وفادار بمانند و،

- در هر حال، فرامین شان را مثل فتاوی آیت الله های شیعه لازم الاجرا بشمارند.

این است که آنان عموماً برای پیشبرد خواسته هایشان همانند مراجع تقلید شیعه رفتار میکنند.

این است که آنان در سازمان سیاسی شان مقلد میخوانند نه عضو صاحب رأی، منتقد یا مخالف.

به خاطر این چگونگیهاست که تاریخ انشعابات و اخراج های سازمانهای سیاسی ما از چپ چپ تا راست راست به اندازه عمر این سازمانها، طولانی است. قربانیان این انشعابات و اخراج ها گواهی میدهند که در درون اکثر سازمانهای سیاسی اپوزیسیون، هر انتقاد و مخالفتی را دشمنی می پندارند و هر مخالفی را، همراه با همه اعضائی که خواهان دموکراسی و مشارکت اند، به اخراج و انشعاب مجبور و محکوم میسازند.

این اخراج ها از فقدان دموکراسی در سازمانهای اپوزیسیون ایرانی خبر می دهند.

در نتیجه، ناکامیابی مخالفین و دگراندیشان در این سازمانها، خود،

- مبین تسلط کیش شخصیت رهبران همیشه رهبر و دیکتاتور است.

- مبین دیکتاتوری پدرسالارانه کسانی است که هدف شان مبارزه علیه دیکتاتوری رژیم است!
  - مبین این واقعیت است که این رهبران ضددیکتاتوری برای تحمیل نیات شان به هم‌زمان،
- اعضاء و هواداران شان از اعمال همان روشهای رژیم دیکتاتوری ابائی ندارند.

\*\*\*

**شاید** یکی از علل مهمی که سازمانهای سیاسی ما از تبدیل ساختار محدود "سازمانی" به ساختار فراخ تر "حزبی" خودداری میکنند، همین اصرار شان به حفظ این مناسبات عمودی بین رهبری و اعضاء و همچنین نگهداری رهبر مادام العمرشان بر سریر قدرت باشد.

بدیهی است که در اینجا منظور فقط به کار بردن عنوان "حزب" به جای "سازمان" نیست. منظور این است که حزبی رها از کیش شخصیت به وجود بیاورند. منظور این است که در این قالب حزبی، دموکراسی را بر مناسبات شان حاکم بسازند. به آزادی و دگراندیشی فردی و گروهی اجازه حیات و رشد بدهند، و به مخالفان درونی و بیرونی شان اجازه نشو نما و فرصت انتشار عقیده قائل شوند.

1. شاید به همین سبب ها هم هست که آقای رضا پهلوی به عنوان وارث تاج و تخت برافزاده، از طرفی ادعای رهبری میکند و در هر موردی که به ایران و مبارزاتش مربوط است بیانیه داده و نظر سیاسی و رهبری ابراز میکند، ولی از طرف دیگر، از به وجود آوردن هرگونه تشکل سیاسی برای سازماندهی هواداران فراوانش می پرهیزد. از جمع کردن اینهمه نهادها و دستجات سلطنت طلب، مشروطه طلب، شاه دوست و شاه پرست (پرستنده شاه) و غیره در زیر یک چتر سازمانی یا حزبی خودداری میکند.

2. **شاید** به خاطر حفظ همین مناسبات عمودی و کیش شخصیت هم هست که سازمان مجاهدین خلق و جمعی از گروه ها و شخصیتهای سیاسی اپوزیسیون "شورای مقاومت" تشکیل دادند، اما "حزب مقاومت" تشکیل ندادند. دیدیم که شورای مقاومت حتی از سوی خود، رئیس جمهور (موقت) برگزید و این رئیس جمهور هم از سوی خود دست به تشکیل دولت زد. اما دردمندانه می بینیم که پس از این مدت طولانی:

- نه این شورای در بسته که مدعی "تنها آلترناتیو" هم هست، به یک حزب باز، آزاد و دموکراتیک سیاسی تبدیل شده و،
- نه بدینوسیله درهای خود را به روی مردم مبارز ایران باز کرده است.

از این زاویه عجیب نیست که در این مدت طولانی، نه تنها دوره انتخابات این رئیس جمهور (موقت!) به پایان نرسیده، بلکه حتی همانگونه که خواهیم دید، این مقام رئیس جمهوری روز به روز قدرت کنترل، تصمیم گیری و مرکزیت بیشتری یافته و نسبت به سازمان و شورایش از توان و اهمیت بیشتری برخوردار شده است.

3. شاید به همین سببها هم هست که تعداد فراوانی سازمانهای فدائیان اقلیت و سیاستمداران منفرد هم مرام شان، از یکی شدن و در زیر یک چتر وسیع یک حزب سیاسی چپ و کمونیست یا هر نهاد سیاسی باز و دموکراتیک دیگر جمع شدن خودداری میکنند. این آیا اگر به خاطر سببهای ایدئولوژیکی نباشد که نیست!، به این سبب نیست که این رهبران به خاطر کیش شخصیت شان همچون "پادشاهان، در یک اقلیم نمی گنجند"<sup>15</sup>؟

4. شاید از همین روست که حزب چپ کارگری با وجودی که تنها سازمان کمونیستی است که به ساختار حزبی پیوسته، باز از طریق کادر رهبری بی اداره میشود که فاقد مخالف و رقیب است. باز اعضاء اخراجی و انشعابی دارد و اینان این نوع تنبیهات را به عدم تحمل دگراندیشی و دگراندیشان از سوی کادر رهبری نسبت میدهند. حزبی که دموکراسی اش فاقد مخالف و نقاد باشد، حتی اگر نام حزب را هم یدک بکشد، جز همان سازمان در بسته مدل ایرانی تحت تسلط کیش شخصیت فئودالی، و فاقد دموکراسی و آزادی پیشرفته نوع اروپائی نیست.

این شاید و شایدها وجود دارند و وجود خواهند داشت، مگر تا زمانی که خود این نهادها و شخصیتهای سیاسی این چگونگی ها را در فضائی باز و با حضور مخالفان شان مورد بررسی علنی قرار بدهند و در برابر افکار عمومی مردم ایران از خط مشی خود و وجود آزادیخواهی و دموکراسی در نهادهایشان دفاع بکنند.

اگر دفاع نکنند یا نتوانند بکنند، در این صورت این سؤال مطرح میشود که:

- چگونه ممکن است یک رهبر و کادر رهبری از طرفی به خاطر فقدان آزادی و دموکراسی با رژیم حاکم مبارزه بکند، ولی،
  - از طرف دیگر خودش آن کند که رژیم مرتکب میشود؟
- این آیا اصل و اساس مبارزات آنان را زیر سؤال نمیبرد؟



در واقع، این کسان و رهبرانی که برای کسب حق آزادی و حقوق در کشورشان مبارزه میکنند، که اگر میکنند!

- باید بتوانند نشان بدهند که فرهنگ کیش شخصیت نوع رهبران جمهوری اسلامی را از درون نهادهایشان به دور ریخته اند و با بهره مندی از تجربیات جدیدشان در جوامع عمدتاً آزاد و دموکراتیک غرب، نهادهای خود را با قواعد دموکراسی و آزادیهای ناشی از آن آشتی داده اند.
- باید بتوانند نشان بدهند که به اعضاء تشکل سیاسی شان حق آزادی بیان داده اند. نشریات شان نظریات مختلف اعضاء را منعکس میکنند. کادر رهبری شان تا کنون بارها جای خود را به برگزیدگان دیگر داده اند و مخالفین شان به اخراج و انشعاب مجبور نشده و نمیشوند؟
- باید بتوانند نشان بدهند که این مناسبات دموکراتیک درونی را حتی به بیرون از تشکل شان هدیه برده اند و به راه همکاری با دگراندیشان غیرعضوی که حداقل از نظر آرمانهای سیاسی در تضاد غیرقابل آشتی قرار ندارند رفته اند. باید نشان بدهند که در مطبوعات و انتشارات شان صدا و نظریات مخالفان بیرونی شان را منعکس میکنند و به دگراندیشان بیرونی نهاد سیاسی شان فرصت بیان و انتشار، و امکان مشارکت و همکاری داده اند.

**اینان اگر چنین نکنند.** اگر نخواهند یا نتوانند نشان بدهند که به یک چنین اصلاحات عمیق سیاسی در روابط شان با خودی و غیرخودی دست زده اند، در این صورت، باید به طور جدی از خود سؤال بکنند که:

- به چه سببی باید "مردمی که یک جو عقل دارند" برای رهائی و آزادی از دست یک رژیم دیکتاتوری به اپوزیسیونی چنین تسلیم کیش شخصیت و دیکتاتوری رو بیاورند یا،
- چرا باید مردم برای کسب آزادی و دموکراسی از آن رهبران آلوده به کیش شخصیت بپسندند و به این رهبران آلوده به کیش شخصیت بپیوندند؟

"تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل"

## **پنج- شاه و رئیس جمهور**

دیدیم که با درخشش این جرقه های ناگهانی در ایران، بسیاری از نهادها و رهبران سیاسی اپوزیسیون به پیشواز این اعتراضات رفتند و در کشورهای مختلف برون مرز راهپیمائی های حمایتی به راه انداختند. در این راهپیمائی ها نام تعدادی از رهبران اپوزیسیون بیش از دیگران به چشم می خورد. از اینان آقای رضا پهلوی به عنوان وارث تخت پادشاهی، و همچنین خانم مریم رجوی به عنوان مدعی رئیس جمهوری را می توان نام برد.

در پلاکاردهای هواداران هر دوی این رهبران، تا آنجائی که این نویسنده برخورد کرد، از اعتراضات براندازی اخیر ایران حمایت میشد و مبارزه برای براندازی رژیم جمهوری اسلامی مورد تأکید قرار میگرفت. هر دو ادامه تظاهرات را سفارش میکردند، ولی هیچکدام در این مورد که آنان از چه راهی به این مبارزات می پیوندند، یا از چه طریقی میخواهند به تظاهرکنندگان یاری برسانند، هیچ اشاره ای نداشتند. همینطور هر دو از براندازی رژیم حمایت میکردند، ولی هیچکدام مطرح نمیکردند که:

- چرا مردم ایران خواهان براندازی این رژیم اند و اینان در کدامیک از این موارد، آلترناتیو جانشین دارند و آن آلترناتیوها کدامند.

از آنرو پلاکاردهای راهپیمائیها نشان نمیدادند که هر کدام از اینان چه تعداد از پیامهای مردم معترض ایران را درک و فهم کرده اند، یا به کدامیک از دردهای آنان درمانهائی پیشنهاد میکنند.

پلاکاردها نشان نمیدادند که آیا اینان میدانند که مردم ایران از دیکتاتوری، سلب آزادیها، کنترل و سرکوبی دینی، فقر و بهره کشی تحمیلی، و بیعدالتی اجتماعی و اقتصادی و غیره و غیره به جان آمده اند و از آنرو خواهان برانداختن و خلاصی از این رژیم اند؟ اگر میدانند، آیا اینان و کدامیکیشان از حالا تعهد میدهند که:

- به جای دیکتاتوری، دموکراسی،
- به جای خفقان و سانسور، آزادی فردی و جمعی،
- به جای سرکوبی دینی، آزادی انتخاب دین و بیدینی،
- به جای فقر و بهره کشی، منع بهره کشی و استثمار خارجی و داخلی و،
- به جای بیعدالتی، عدالت و برابری حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی

خواهند داد؟

اینان هیچکدام نه حرفی در مورد آلترناتیو شان بیان میکردند و نه در موردی از این موارد تعهدی، قولی یا امیدی میدادند.

در راهپیمائی های مجاهدین خلق که مدعی "تنها آلترناتیو سیاسی" ایران است، دو نکته مهم جلب توجه میکرد. اول آنکه در پلاکاردهای حمل شده، جای "پیوند با مجاهدین خلق، یا شورای ملی ایران" را "پیوند با مریم" گرفته بود. معلوم نبود این تغییر:

1. به معنی هر چه بیشتر عمده شدن رهبری سیاسی و تحکیم هر چه بیشتر کیش شخصیت فردی مورد بحث در برابری با موجودیت سازمانی است؟،

2. اسم مجاهدین با سابقه تاریخی اش توی چشم دوستانشان در ایالات متحده آمریکا می‌رود و اینان ترجیح می‌دهند که برای جلب نظر مساعد رهبران این کشور فعلاً آن عنوان سازمانی تاریخی را زیر میز نگه دارند؟ یا،

3. اینان به این سبب که عنوان "مجاهدین" در افغانستان و سایر بلاد اسلامی با تروریسم پیوند خورده، از به کار بردن این عنوان دوری می‌گزینند تا عناوین اسلام سیاسی یا تروریسم اسلامی را تداعی نکنند؟

دوم و جالب آنکه در پلاکاردهای صفهای اعتراضی اینان هیچ شعار و حرفی علیه "جمهوری اسلامی" وجود نداشت و جای شعار "سرنگونی رژیم اسلامی" را شعار "سرنگونی رژیم ملاحا" گرفته بود.

بی توجه به سببهایش به نظر می‌رسید که این گزینش با گزینش وارث سلطنت تفاوت دارد، چرا که آقای رضا پهلوی نه ثابت کرده که جمهوری می‌خواهد و نه نشان داده که گوشه چشمی به عنوان اسلام و جمهوری اسلامی دارد.

این تفاوتها اما وجه مشترک اینان در مورد آینده اسلام و ملایان را از نظرها پنهان نمیکنند. اینان در این مورد خاص به معیارها و ارزشهای استراتژیکی مشابهی نظر دارند. هیچکدام به خصوص خانم رجوی در مورد حذف نام اسلام یا نظام شیعه گری به عنوان دین و مذهب حاکم از قانون اساسی آینده هیچ قولی نداده اند، و هر دو نیز در عمل، ملایان را به ملایان خوب و ملایان بد قسمت میکنند. شواهد موجود نشان میدهد که اینان هر دو آماده اند تا،

- هم بر دست بالائی اسلام و فرقه شیعه گری به عنوان دین حاکم در ایران صحه بگذارند و،
- هم ملایان خوب یا به قولی روحانیت خوب را از بد جدا کرده و از برکت همکاری شان برخوردار شوند.

در حاشیه راهپیمائی ها برخی از راهپیمایان با آب و تاب توضیح میدادند که آقای رضا پهلوی در بیانیتهای اخیر خود تأکید کرده که دیگر خود را وارث سلطنت در ایران نمیداند و خواهان نشستن به تخت پادشاهی ایران نیست. این حرفها نوعی تعارف سیاسی اند یا نه، معلوم نیست. چرا که اگر تعارف توخالی نباشند، ایشان باید حداقل از طریق ایجاد تشکیلی جمهوریخواه نشان میداد یا بدهد که در این مورد جدی است و اگر روزی هم بر سر کار بیاید، می‌خواهد این سمت، رئیس جمهوری و نه پادشاه ایران باشد.

ایشان وگرنه حتما بهتر از همه میدانند که امتناع تعارف آمیز کاندیداهای شاهی در تاریخ ایران، رسمی دیرینه است. پیروزمندان نظامی وقتی عنان قدرت را به دست می‌گرفتند، ابتدا در حرف از پذیرش تخت

و تاج امتناع میکردند، ولی سپس در عمل به نوکران و دور و بری هایشان اجازه میدادند تا به تظاهرات و راهپیمائی دست بزنند و با اصرار آنان را به تخت پادشاهی بنشانند. پدر بزرگ ایشان، آقای رضا خان میرپنج، نیز ابتدا خواستار ایجاد جمهوری مشابه جمهوری دوره آتاترک ترکیه شدند، ولی همزمان به ملایان و سایر وظیفه خواران قدرت اجازه دادند تا کفن بیوشند و با راه انداختن اعتراضات و تظاهرات، پادشاهی ایران را به ایشان "تحویل بکنند".

این است که مهم آن نیست که آقای رضا پهلوی در حرف خود را جمهوریخواه معرفی میکند یا نه، مهم آن است که ایشان آیا برای اثبات ادعایشان به سازماندهی یک حزب جمهوری خواه و تربیت کادرهای جمهوری طلب دست زده و میزند یا نه.

فعلاً که دوری گزیدن ایشان از سازماندهی هرگونه حزب یا سازمان جمهوریخواه برای تربیت اعضاء و کادرهای وفادار به جمهور و جمهوریت بر این ادعاهای جدیدشان سایه ای از شک و تردید می اندازد.

خانم مریم رجوی اما فعلاً و نقداً خود را رئیس جمهور ایران میداند و کل سازمان و اعضای باقیمانده شورای ملی مقاومت شان هم برای رسیدن ایشان به این مقام مبارزه میکنند. با این وجود، تغییر شعارهای پلاکاردهای هواداران شان از "رژیم اسلامی" به "رژیم ملایان"، در رابطه با تحولات جاری مربوطه، این فکر را در بین برخی ایرانیان نظاره گر این صفهای اعتراضی ایجاد کرده بود که "اگر ایشان گوی قدرت را در دست بگیرند، ممکن است نه فقط نظام جمهوری اسلامی ایران را به شکلی از اشکال کپی بکند، بلکه حتی در ادامه غلبه کیش شخصیت رهبری در این سازمان و شورا، به نیابت رهبر و همسرشان هم که شده، بار سنگین! رهبری مادام العمر جمهوری اسلامی یا مسلمانان آینده را به دوش بکشد".

\*\*\*

مسئله اما فقط این رهبران پرتطرفدار چه میگویند و چه میخواهند نیست. مسئله این است که این دو رهبری در عمل چه میکنند و ماحصل این اعمال شان چه نتایجی را برای این مردم و کشور به بار آورده و خواهد آورد.

مسئله اول باز هم مسئله شخصیت است. دیدیم که سازمانهای سیاسی که زیر بار کیش شخصیت و اعمال قدرت فردی رهبران دچار خفقان اند، عموماً از تبدیل ساختار سیاسی محدودشان به یک نهاد فراخ حزبی خودداری میکنند. این نتیجه گیری عام است، اما بیشتر به شخصیتهای پرتطرفداری مثل

خانم مریم رجوی و آقای رضا پهلوی اشاره میکند تا به رهبران گروه‌های فاقد پول، نیرو یا هوادار که شاید بخواهند هم قادر به تشکیل حزب نخواهند بود.

میدانیم که هر دو این‌ها، یعنی چه خانم رجوی یا آقای پهلوی، هم از هواداری تعداد قابل توجهی برخوردارند و هم امکانات مالی کافی در اختیار دارند. در نتیجه، اینان هر دو با دسترسی به سه عنصر "رهبری، سرمایه و هوادار"، ضرورت‌های لازم برای یک سازماندهی سیاسی وسیع و مثلاً تشکیل یک حزب سیاسی باز و پیشرفته را در اختیار دارند.

اینان در ضمن حتماً مطلع اند که یک حزب سیاسی با مناسبات حزبی پیشرفته میتواند:

- هم بخش وسیع تری از مردم ایران را در راه هدف‌های سیاسی شان منجمله براندازی رژیم جمهوری ایرانی جذب کرده و متحد و یکپارچه بکند و،
  - هم با توسعه دموکراسی و تربیت کادرهای طرفدار آزادی و دموکراسی در بین هواداران برون و درون مرز، نسل‌های جدیدی را برای مبارزات "ثمربخش" تعلیم داده و آماده سازد. مبارزه ثمربخش به این معنی است که مردم و مبارزان،
  - هم میتوانند در راستای هدف براندازی و رهائی از دیکتاتوری سیاه دینی متحد و منسجم شوند و،
  - هم در جهت برقراری دموکراسی، نیل به آزادی و تأمین حقوق جمعی و فردی آحاد جامعه، در شکل‌گیری محتوای نظام آلترناتیو آینده و سازماندهی آن شرکت بکنند.
  - بدین معنی، یک "مبارزه ثمربخش" فقط مبارزه رشدیابنده برای براندازی نیست. براندازی با همه ابهت اش در بهترین شرایط فقط نیمه اول این مبارزه را تشکیل میدهد. نیمه مهم تر و تکمیل کننده آن، برپائی نظامی است که در آن،
  - جای قانون اساسی اسلامی و شرعی را قوانین لائیک،
  - جای دیکتاتوری را دموکراسی،
  - جای خفقان سیاسی و فرهنگی را آزادی جمعی و فردی،
  - جای بهره‌کشی و نابرابری را برابری فرصتها و رفع استثمار طبقاتی و،
  - جای بیعدالتی را عدالت مبتنی بر معیارهای جهانی میگیرد.
- نگیرد و نگیرند، آن نظام ذهنی آتی هر نام و عنوانی هم داشته باشد، چیزی جز رژیم جمهوری اسلامی نخواهد شد!

\*\*\*

اما این سؤال کماکان باقی است که چرا این رهبران با وجودی که همه ضرورت‌های یک چنین سازماندهی وسیع سیاسی را در اختیار دارند، هیچکدام تا کنون حاضر به تشکیل یک چنین حزب پیشرفته‌ای نشده‌اند و به هر سببی نمیخواهند وقت و سرمایه خود را برای برپائی یک نظام حزبی دموکراتیک و آزادیخواه صرف بکنند.

- چرا؟

دیدیم که اینانی که از سازماندهی یک حزب باز فراگیر خودداری میکنند،

1. یا خواهان جذب و متحد کردن نیروهای جدید و تربیت کادرهای براندازی نیستند،
2. یا به خاطر حفظ هژمونی کیش شخصیت شان از سازماندهی یک آلترناتیو مردمی ابا دارند. به هر سببی طرفدار دگرگونی اساسی در نهادهای سیاسی و فرهنگی موجود نیستند و از حفظ الیگارشی سازمانی و رابطه امر دهی و امر بری حمایت میکنند،
3. یا حتی شاید به اینجا رسیده‌اند که برای رسیدن به مقام مورد بحث، مردم و تربیت سیاسی شان مهم نیستند و سازماندهی مردم دردشان را درمان نمیکند. اینان لزوماً آلترناتیو بهتری به جای مردم سراغ دارند.

برای کسانی از این دست که مبنای خودداری شان از گذر به حزبی باز را این مورد خاص در بند سه تشکیل میدهد، لزوماً نه مردم، بلکه خود و منافع شان مهم تر اند و در مرکز مبارزاتشان قرار دارند. برای کسانی با یک چنین **کیش شخصیت افراطی** مهم آن است که خود بر سر کار بیایند و نه اینکه این بر سر کار آمدن شان چه سرنوشت خوب و بدی را برای مردم به همراه می آورد. این است که برای چنین کسانی فرقی نمیکند چه برای سازماندهی حامیان شان در بین مردم ایران بکوشند، یا در بین دشمنان مردم ایران. برای دست و پا کردن حامیانی در بین مردم ایران عمر و وقت صرف بکنند یا بین سناتورها و مأموران امنیتی ایالات متحده. فرقی نمیکند چه برای اثبات صداقت بی شائبه شان به مردم ایران بکوشند و از آنرو برای جذب نیروهای هوادار بیشتر و تعلیم و تربیت آنان وقت صرف بکنند، یا برای اثبات استحقاق و نیات خدمتگزاری به اربابان جهانی در کریدورهای کاخ سفید و سنای امریکا به اینسو و آنسو بدونند.

برای اینان فرقی نمیکند که از طریق مبارزات براندازی مردم شان بر کرسی مراد بنشینند یا با دست توانمند اربابان پر قدرت جهانی و معامله گران نفت و اسلحه بر سر کار بیایند. آنچه فرق میکند این است که کدامیک بهتر و سریع تر آرزوهایشان را برآورد میکند. کدامیک راه کوتاه تری به کرسی قدرت دارد.

حالا با این توضیحات این سؤال مطرح میشود که:

- آیا خودداری این رهبران از تشکیل یک حزب باز و پیشرفته، و همچنین عدم علاقه شان به جذب و تربیت کادرهای جمهوریخواه از گزینشهای فوق ناشی میشود؟

1. اگر آری، در آنصورت از کدامیک و کدامها؟ ولی،

2. اگر نه، به چه عامل یا عوامل دیگری بستگی پیدا میکند و این عوامل کدامند؟

\*\*\*

حالا که بحث بر سر دیکتاتوری و دموکراسی است، باید به طور خلاصه توضیح بدهم که دیکتاتوری و سرکوب در ایران از علل ماهوی چندی نشأت میگیرد<sup>16</sup>. از آن جمله اند:

1. کیش شخصیت رهبران،

2. فرهنگ دیکتاتوری فردی در ایران،

3. فرهنگ امام و امت اسلامی و شیعه گری و،

4. وابستگی به درآمد کانی نفت و تمرکز سرمایه در دست هیأت حاکمه.

5. تعهد برای تحمیل بهره کشی های خارجی و داخلی به توده های مردم.

این آخری بسیار تعیین کننده است و در واقع، بستر اساسی دیکتاتوری در ایران امروز و فردا را میسازد. این از آنروست که به شهادت تاریخ، بسیاری از عوامل و عناصر سنتی و رکودی محلی جز به سبب حمایت عمدی استعمار و امپریالیسم جهانی انگلستان و آمریکا در سده های اخیر ایران دوام نیاورده اند. این است که:

- تا زمانی که بهره کشی خارجی و داخلی وجود دارد، ایران فارغ از اینکه چه کسی و چه نظامی بر آن حکم میراند، جز به راه دیکتاتوری نمیرود.

- تا زمانی که مناسبات ناظر بر مناسبات نواستعماری امپریالیسم نفت و اسلحه برقرار است، دیکتاتوری از ضرورت های حکومت و حکمرانی هست و خواهد بود.

- تا زمانی که استثمار هیأت حاکمه و طبقه سرمایه دار واسطه ادامه دارد سرکوبی لازمه و علت بقاء رژیم حاکم هست و خواهد بود.

این نتیجه گیری ها<sup>17</sup> را میتوان به شرح زیر فرموله کرد:

- تا زمانی که استراتژی توسعه ایران به عنوان کشور تک محصول نفتی باقی است و پول نفت به دست هیأت حاکمه داده شده و از طریق وی توزیع میشود، هر هیأت حاکمه، حتی اگر **نخواهد هم**، خود را در مقام دیکتاتوری خواهد یافت.

<sup>16</sup> برای توضیحات بیشتر ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "جامعه شناسی نجات ایران" (گره های ساختاری و راههای برون رفت)، 2011 میلادی، اینواندلیتراتور، سوئد. سایت (professor-reza.com)

<sup>17</sup> پیشین.

- تا زمانی که بر اساس استراتژی تحمیلی بین المللی، سرمایه وارداتی نفتی با صنعت "مونتاز ابتدائی" در هم ادغام میشود و سود حاصله برای خرید تسلیحات و مواد مصرفی از کشور خارج میشود، هیچ راهی جز اعمال دیکتاتوری برای تحمیل این مناسبات بهره کشی و نواستعماری وجود ندارد و،
- تا زمانی که واسطه داخلی انحصارات خارجی همچون یک قشر هزار فامیل محلی اداره امور و سیاستگزاری داخلی را به دست دارد و باقی سرمایه های نفت صادراتی را تصاحب میکند، هیچ راهی جز استثمار دینی و سرکوب سیاسی برای تحمیل فقر و فاقه حاصل از این مناسبات طبقاتی تحمیلی وجود ندارد<sup>18</sup>.

\*\*\*

میدانیم که این استراتژی امپریالیستی با تفاوت‌هایی در زمان هر دو رژیم اخیر، هم رژیم شاه و هم رژیم خمینی و اسلامی، به اجر در می آمد. در زمان محمد رضا شاه پهلوی استراتژی بهره کشی امپریالیستی یا بهره کشی از راه توسعه<sup>19</sup> اجرا می شد، ولی در زمان این اسلامیان این استراتژی به استراتژی نواستعماری یا بهره کشی از راه رکودی<sup>20</sup> تغییر یافته است. به خاطر نفس این بهره کشی ها هم هست که هر دوی این رژیمها، منتها هر کدام به نسبت‌های خاص خود، برای ادامه جریان استثمار خارجی و داخلی به راه سرکوبی و ایجاد سکون و سکوت رفتند و میروند. این نتیجه گیری همچنین به این معنی است که:

- هر نیروی اپوزیسیون امروزی هم همین سیاست اقتصاد سیاسی بهره کشانه را به اجرا در آورد، بی توجه به اینکه خودش چه می‌خواهد یا ادعا میکند، جز به راه سرکوبی و دیکتاتوری مشابه رژیمهای پیشین نخواهند رفت.

لازم به یادآوری است که در پشت سر این استراتژی ها، نه فقط دولت، بلکه همچنین تراستهای غول پیکر نفتی و تسلیحاتی "بازار جهانی" و عمدتاً آمریکائی قرار دارد. این البته به معنی به هیچ شمردن شرکتهای فراملیتی بازار جهانی و مستقر در سایر کشورهای صنعتی نیست<sup>21</sup>.

\*\*\*

18 پیشین.

19 برای توضیح بیشتر ر. ک. به جامعه شناسی نجات ایران، پیشین. . سایت professor-reza.com

20 برای توضیح بیشتر ر. ک. به پیشین.

21 پیشین.



در اینجا لازم است اضافه بکنم که با آغاز استراتژی نواستعماری در زمان رژیم حاکم، سرفصل مناسبات سردمداران ایران با ایالات متحده تغییر یافت و جای خود را از "دوستی آشکار با آمریکا" در زمان رژیم پادشاهی به "دوستی پنهانی یا ضدآمریکائی آشکار" در زمان این رژیم داد. برای این پنهان کاری از همان آغاز، تبلیغات وسیعی چه در سطح ملی یا بین المللی برای گول زدن توده های ضدامپریالیستی در ایران و منطقه به راه افتاد. این تبلیغات همه بر آن بودند تا با استفاده از شعارهای روزمره "مرگ بر آمریکا" در ایران جمهوری اسلامی و "تهدیدات ضد رژیم" از سوی ایالات متحده نشان بدهند که این آمریکا نبوده که اسلام بنیادگرا را به ایران و خاورمیانه آورده است. نشان بدهند که جمهوری اسلامی نهاد اسلامی پی است خودرو و بنیادگرا، ولی مستقل و حتی ضدامپریالیست. این تبلیغات اما همه بازی، و این بازیها همه دروغین بوده و هستند<sup>22</sup>. شواهد موجود همه بر آنند که برخلاف همه این بازیهای که برای گول زدن توده های میلیونی محروم تدارک دیده شده، آمریکا، هم معمار، هم گرداننده و هم بزرگترین برنده این تحول استراتژیکی در ایران و خاورمیانه بزرگ بوده و هست.

\*\*\*

در ضمن، باید بدانیم که این شرکت های بین المللی و جهانشمول خریدار نفت و فروشنده اسلحه اند که تصمیم میگیرند<sup>23</sup> که در کشور متکی به تک محصول نفتی ایران،

- چه هیأت حاکمه ای را بر سر کار بیاید،
- نفت را از کی بخرند و،
- اسلحه را به کی بفروشند.

این تراست ها و دولتهای پشت سرشان هستند که پولهای نفت را به دست هیأت حاکمه ای میدهند که از نظر آنان قابل اعتماد است و باید بماند. نباید بماند و نخواهند که بماند، اولین کاری که میکنند این است که از خرید نفت و دادن پولهای نفت به دستش خودداری میکنند! هم از این رو،

- دادن پولهای نفت به جمهوری اسلامی از همان آغاز، و حتی در زمان محاصره اقتصادی اخیر نشان میدهد که اینان از همان آغاز و هنوز هم گردانندگان جمهوری اسلامی را برای اجرای استراتژی نفت و اسلحه در ایران و خاورمیانه به سایرین ترجیح داده و میدهند و برآنند تا این نظام اسلامی غیر قابل دفاع و بدنام را به هر صورتی حفظ بکنند و بر سر کار نگه بدارند<sup>24</sup>.

22 ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "جنگ اعتراض، (به خاطر نوزاد دشمنش شاید)"، 2013، اینواند لیترا تور، سوئد. سایت professor-reza.com

23 ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "جامعه شناسی نجات ایران"، پیشین. سایت professor-reza.com

24 ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "جنگ اعتراض (به خاطر نوزاد دشمنش شاید)"، پیشین. سایت professor-reza.com

من در کتاب "جنگ اعتراض"<sup>25</sup> توضیح داده ام که اگر همین امروز همه هیأت حاکمه جمهوری اسلامی بخواهند داوطلبانه از قدرت ایران کنار بکشند، امریکا و تراستهایش که از برکت تهدیدات و دخالت‌های ایران در منطقه میلیاردها دلار ثروت و سرمایه اندوخته و می اندوزند، حاضر نخواهند شد این برکناری را بپذیرند.

این علاقه به رژیم حاکم البته که مانع لاس زدن این اربابان جهانی با نیروهای اپوزیسیون نیست، چرا که امپریالیستها برای تضمین استراتژی درازمدت خود لازم دارند تا در یک زمان هر دو نیروی حاکم و اپوزیسیون را تحت کنترل خود درآورند. نیروهای اپوزیسیون فقط به درد بر سر کار آوردن احتمالی نمیخورند، بلکه در همان حال، وسیله تهدید مؤثری برای تحمیل خواسته های ویژه اربابان جهانی به هیأت حاکمه موجود هم هستند.

\*\*\*

حالا در یک چنین شرایط از استعمار و استعمارنوی که ایران را در چنبر خود گرفته است، جالب است که ببینیم این رهبران اپوزیسیون پرطرفدار در کجای این مناسبات قرار دارند و چگونه میخواهند این کشور و ملت را از این استراتژی بهره کشی نواستعماری جهانی و طبقه دلال داخلی آن برهانند.

متأسفانه این نویسنده تا کنون به هیچ شاهد قانع کننده ای در مورد خواست این رهبران طراز اول برای تغییر این ساختار معیوب نواستعماری دست نیافته است. هیچ شهادی که نشان بدهد که این دو رهبری یا یکی از اینان برای "رهائی این مردم و کشور از این مناسبات نواستعماری جهانی" شرط و شروطی پیش کشیده یا بدینوسیله منافع خود را در پیش این اربابان جهانی به خطر انداخته، نیافته ام.

با دردمندی باید اعتراف بکنم که نگاه کوتاهی به انتشارات و مطبوعات این بزرگان و هوارانشان<sup>26</sup> نشان میدهد که اینان هیچکدام:

- نه فقط خواهان محدودیت مداخلات این منابع امپریالیستی و نواستعماری در ایران نبوده و نیستند، و آنرا بخشی جدائی ناپذیر از مبارزاتشان برای رهائی از رژیم جمهوری اسلامی میدانند،

- بلکه حتی برای استمرار این مناسبات از حالا تعهداتی هم داده و وفاداری نشان داده و میدهند.

<sup>25</sup> پیشین.

<sup>26</sup> مراجعه بکنید به انتشارات خود اینان و به خصوص انتشارات سازمان خانم مریم رجوی در مورد تلاش پیگیرشان برای نزدیکی به مقامات آمریکائی و جلب نظر و اعتماد آنان.

- بلکه حتی برای نشان دادن این وفاداری با همدیگر مسابقه میدهند.

انتشارات و مطبوعات بیرونی و قابل دسترس اینان نشان میدهند که هر دوی اینان روابط نزدیکی با سناتورها و همچنین مقامات نظامی و امنیتی آمریکا دارند. هر دو نه تنها به طور آشکار و صریح تمام هم و غم شان را صرف آن میکنند که از سناتورها و رئیس جمهور آمریکا در مورد دوستی و وابستگی برای آینده نامعلوم ایران کارت سبز خیالی بگیرند، بلکه حتی در این تلاشها و مناسبات، هیچ شرط و شروط ولو تعارف آمیزی را هم پیش نمی کشند. این تلاش تا به جایی است که جلب نظر مقامات آمریکایی یکی از عناصر مهم رقابت بین این رهبران را تشکیل میدهد. برای مثال آقای رضا پهلوی در مصاحبه 11 آوریل 2017 سازمان خانم مریم رجوی را متهم میکند که "به یکی از اعضای کابینه ترامپ 50 هزار دلار بابت یک سخنرانی پرداخت کرده است"<sup>27</sup>. به گفته او، "این سازمان با این کار میخواهد به آمریکائیان بقولاند که اینان "شریک [سیاسی] مناسبی" هستند.

این ادعا اما فقط علیه مجاهدین و پرداختی های آنچنانی شان نیست، بلکه همچنین خود وی را هم زیر سؤال قرار میدهد. زیر سؤال قرار میدهد، چرا که آقای پهلوی نمی گوید که او خودش به دلالتها و واسطه های مقامات آمریکایی رشوه نداده است. ایشان نمیگویند که مثلاً برای رسیدن به قدرت نباید به بیگانگان دخیل بست، یا منافع کشور و ملت ایران را به این آسانی با سلطه گران آمریکایی و غیر آمریکایی معامله کرد. ایشان نمیگویند که رهبران اپوزیسیون نباید به این رضایت بدهند تا کشور و ملت شان زیر فشار بهره کشیهای امپریالیستی و نواستعماری لگدمال شوند.

ایشان همچنین از رقیب خود انتقاد میکنند که چرا باید کلید بازگشت به ایران را در دستهای پر قدرت ایالات متحده جستجوی بکنند و به جای آن به سازماندهی مردم ایران دست نزنند. ایشان این انتقاد را پیش نمیکشد، چرا که خودش نیز این کلید را در همانجایی میجوید که رقیبش.

شواهد موجود نشان میدهند که ایشان این پرداختی را نه به سبب علائق ملی یا به خاطر دفاع از مردم و کشورش مورد نقد قرار میدهد، بلکه به این سبب با آن مخالف است که این رقیب سرسخت ممکن است با این خوش خدمتی ها گوی سبقت را برآید و با دادن رشوه هم که شده به آلترناتیو اول این مقامات تبدیل شود.

این همان دریافت مشترکی است که روز به روز این رهبران را به وابستگی بیشتر به آمریکائیان سوق میدهد و بیشتر و بیشتر از مردم ایران جدا میسازد.

\*\*\*

اما جستجوی "شراکت سیاسی بی" که ایشان مطرح میکند، به خصوص به وقتی که در سوئی ابرقدرت اول جهان و در سوی دیگر هم یک نیروی اپوزیسیون کشوری وابسته قرار دارند، در زبان دیپلماسی، نه به معنی مثلاً دوستی متقابل یا اشتراک منافع، بلکه به معنی وابستگی این اپوزیسیون به ابرقدرت آمریکا و منافع آن است.

به معنی بریدن از منافع ایران و پیوستن به منافع امپریالیسم غالب در ایران و منطقه است. به معنی امید بستن به اقدامات ایالات متحده به جای پیوستن به مبارزات مردم ایران است. به این معنی است که این رهبرانی که بدون هر گونه شرط و شروطی به دنبال بزرگی و حکومت اند، در مقایسه فیل و فنجان، فیل آمریکا را بر فنجان مبارزات پراکنده ایران ترجیح میدهند. ترجیح میدهند بدون آنکه فکر بکنند که این حیوان عظیم الجثه چه مقدار دیگری از این مزرعه سبز را پایمال خواهد کرد.

اینان با انتشارات خود و هواداران شان تأکید میکنند که ترجیح اینان پرداختن به نزدیکی به سناتورها و سیاستمداران آمریکائی به جای نزدیکی به مردم ایران و سازمان دادن مبارزان جمهوریخواه ایران در حزبی باز و دموکراتیک است. اینان ترجیح میدهند که به جای قانع کردن مردم ایران به صحت و امانتداری شان، مقامات آمریکائی را قانع سازند که بهتر از طرف متقابل و حتی بهتر از حاکمان موجود جمهوری اسلامی میتوانند منافع شان در ایران و منطقه را حفظ بکنند و خواسته ها و استراتژی شان را آسان تر و بی دغدغه تر پیش ببرند.

می بینیم که این واقعیت بسی تلخ به سؤال پیشین مان نیز پاسخ میدهد که چرا این رهبران به راه تشکیل حزب، گسترش دموکراسی، تربیت کادرهای سیاسی جمهوریخواه، مستقل و ملی نمیروند. چرا مردم و هواداران آزادی و دموکراسی در ایران، اتحاد میخواهند،

سازماندهی میخواهند و،

شعار اتحاد و مبارزه سر میدهند ولی،

- اینان هر دو به هر صورتی از انجام این مهم طفره میروند.

طفره میروند، چرا که اینان به جای پاسخ به مردم ناراضی ایران که میخواهند از طریق پیوند با همدیگر سرنوشت آینده خود را خود رقم بزنند به شهادت مطبوعاتشان میخواهند این راه را با سناتورهای آمریکائی ادامه بدهند.

\*\*\*

## نتیجه چیست؟

1- از طرفی بدون رهائی از هژمونی آمریکا و بدون بریدن از وابستگی به استراتژیهای

نواستعماری جاری هیچ راه نجاتی برای مردم ایران وجود ندارد ولی،

2- از طرف دیگر، هر دو این رهبری ها و رهبران با تبلیغات شان نشان میدهند که در جهت این

وابستگی پیش میروند.

می بینیم که این همان راهی است که خمینی و جمهوری اسلامی اش هم رفت و میروند، و برای همین

هم سرکوبی و دیکتاتوری اش باقی و پابرجاست.

اگر واقعیتها چنین اند، در این صورت باید به تلخی تمام اعتراف کرد که از نظر استراتژی استعمار نو

نفتی- تسلیحاتی متاسفانه،

- نه تفاوت چندانی بین این دو اپوزیسیون با همدیگر و،

- نه فرق مهمی بین اینان با رهبران سرسپرده رژیم جمهوری اسلامی وجود دارد.

تفاوتی وجود ندارد، چرا که هر نهاد و رهبری یی خواهد این استراتژی تحمیلی نفتی- تسلیحاتی را

حفظ بکند و به اجرا در آورد، نمیتواند اینکار را با خواهش و تمنا، یا با من بمیرم و تو بمیری پیش

ببرد.

- مجبور است دست به دیکتاتوری بزند.

- مجبور است رهبری مادام العمر برقرار کند و آن را به اصل اول حکومت و قدرتش تبدیل

سازد.

- مجبور است برای تحمیل این بهره کشی ها بگشود و زندانی بکند.

- مجبور است فقر و نداری را با زور و قدرت بر توده های مردم ایران تحمیل بکند.

- مجبور است هر کاری را که رژیم جمهوری اسلامی تا کنون بر سر مردم آورده از نو و شاید

با شدت بیشتری بر سر مردم بیاورد.

\*\*\*

اکنون بیش از پیش روشن تر شده که رفتن شاه را آمریکا و متحدانش سازماندهی کردند و از ما مردم

ناراضی و معترض ایران به عنوان سیاهی لشکر استفاده کردند<sup>28</sup>. آنان دوست و خدمتگزاری

دیرینه ای را که دیگر قادر به اجرای استراتژی نواستعماری جدید نفت و اسلحه شان نبود بردند و

خمینی و جمهوری اسلامی را که می توانست آنرا با راه انداختن یک جنگ 8 ساله به اجرا بگذارد بر سر کار آوردند<sup>29</sup>. اما چون خمینی از سوی آنان برگزیده شده بود، ناگزیر به همان ترتیبی که در پاریس هم متعهد شده بود، در خدمت استراتژی امریکا و بازار جهانی اش قرار گرفت. به جای منافع مردم ایران منافع امریکا و شرکتهای جهانشمول را به اجرا در آورد. این همکاری به عنوان ضامن بقاء رژیم جمهوری اسلامی پس از وی نیز ادامه یافت.

حالا با دردمندی باید نتیجه گرفت که رهبران این دو اپوزیسیون توانمند ایران از نو دارند به همان راهی میروند که خمینی رفت، با این تفاوت که:

- خمینی این روابط را به شدت انکار میکرد و به جایش برای استعمار توده های رهائی طلب، شعار "مرگ بر آمریکا" میداد، ولی امروزه اینان، چه آقای رضا پهلوی یا خانم رجوی و حکومت در تبعیدش، به طور صریح و آشکار در مطبوعاتشان به این روابط اعتراف میکنند و حتی با تمام امکانات انتشاراتی شان وجود یک چنین رابطه ای را به رخ همدیگر می کشند.

- نتیجه چیست؟

- نتیجه این است که اگر در هر فردائی استراتژی امپریالیسم جهانی از نو ایجاب بکند و بخواهند یکی از این مدعیان را بر سر کار بیاورند، باز هم بر ما مردم ایران همان خواهد رفت که با آمدن خمینی رفت.

- باز هم ما مردم ایران در این مبارزان نقشی جز سیاهی لشکر و شهید و زندانی نخواهیم یافت.
- باز هم کشور ما و سیاستهایش در خدمت این استراتژی سازان جهانی قرار خواهد گرفت.
- باز هم بهره کشی نفت و اسلحه در سطح وسیعی ادامه خواهد یافت.
- باز هم نان مردم از سفره شان دزدیده خواهد شد.
- باز هم برای تحمیل این استراتژیهای استثمار و نواستعماری، دیکتاتوری دینی و غیردینی به کار خواهد افتاد و،
- باز هم دیکتاتورهای آستین هایشان را بالا خواهند زد و همان خواهند کرد که خمینی و جمهوری اسلامی اش کردند و میکنند.

دردآور است نه؟

\*\*\*

البته با وجود این یکسانیا بین خمینی و این رهبران اپوزیسیون نباید تفاوتهايشان را در نظر نگرفت.

آنروز مردم ایران به طور عمده خمینی را ولو ارتجاعی و بنیادگرا، ولی ضد آمریکا و ضدامپریالیست می پنداشتند. مدتی طول کشید تا پی ببرند که چه کلاه بزرگی به سرشان رفته است. مدتی طول کشید تا معلوم شود که خمینی به سبب عدم دریافت مجوز از آمریکا بود که بازگشت اش به ایران را به امروز و فردا موکول میکرد. چرا که خمینی به خوبی میدانسته که تا زمانی که رضایت آمریکا را نگرفته نه سفرش ممکن است و نه امام و رهبر شدنش.

مدتی طول کشید تا مردم ایران بفهمند که خمینی موقع آمدن به ایران اجازه کتبی رئیس جمهور آمریکا را در جیب عبایش داشت و از همان موقع میدانسته که برای چه وظیفه خطیری اجازه سفر به ایران را گرفته است. میدانسته که آمریکائی ها به خاطر چه منافی وی و رژیم جمهوری اسلامی اش را بر سر کار آورده اند.

مدتی طول کشید تا مردم ما بفهمند که آمریکائیان و تراستهای نفتی اگر واقعاً مخالف این رژیم بودند، **قبل از همه پول نفت را به دست شان نمی دادند.** اما دادند. دادند، و این گواهی میدهد که اینان موافق بر سر کار آمدنش بودند. دادند برای آنکه قرار بود که این رژیم قرون وسطائی استراتژی نفت و اسلحه را در ایران و منطقه به اجرا در آورد، و برای پیشبرد آن هم، مردم ایران را هزار هزار در زندانها و جبهه های جنگ بکشد و علیل سازد. که کرد و ساخت!

امروزه اما بزرگترین نیروهای اپوزیسیون ایران، یکی مدعی پادشاهی و دیگری مدعی رهبری، به قدری در اختیار امریکا و نیروهای امپریالیستی قرار گرفته اند که بنا به داده های مطبوعات خودشان مقام آتی شان را جز از دست آنها نمیخواهند. اینان از هر فرصتی به این یا آن رئیس جمهور آمریکا نامه های فدایت شوم می نویسند. برای جلب نظر دوستی سناتورهای آمریکائی با همدیگر مسابقه میدهند و لطف آنان را دلیل برگزیده شدن به حکمرانی در ایران آینده معرفی میکنند.

کار به جایی رسیده که نشریات خانم رئیس جمهور موقت با افتخار اعلام میکنند که آمریکائی ها از اطلاعاتی که این سازمان از کشورش ایران جمع آوری کرده و در اختیار شان قرار داده اند، ابراز رضایت کرده و میکنند. افتخار میکنند که مأمور اطلاعاتی خوبی برای آمریکائیان شده اند.

می بینیم که حالا بر خلاف دوره خمینی، این کاندیداهای رهبری نه در خفا، بلکه آشکارا تا پای انجام مأموریت های اطلاعاتی هم پیش میروند. بر خلاف خمینی که این روابط را انکار میکرد، به صراحت نشان میدهند که مقام و قدرت را از رهبران آمریکا میخواهند.

این چگونگی ها چه چیزی را ثابت میکنند جز آنکه:

- اگر همکاری در خفای رژیم جمهوری اسلامی با آمریکا و استراتژی سازان استعمارنو اینهمه جنگ و سرکوبی، و اینهمه انتقال ثروت و سرمایه داخل به خارج، و در نتیجه اینهمه فقر و فاقه ایجاد کرده<sup>30</sup>،
- وای به این بار، که این یا آن رهبر اپوزیسیون به طور علنی و داوطلبانه به این روابط تسلیم طلبانه بپیوندند، چه بر سر این کشور و ملت خواهد آمد؟

این مقایسه در واقع به این بدبینی یا حتی ترس و وحشت دامن میزند که:

1. نه فقط امروزه در زمان سیطره رژیم وابسته به امپریالیسم جهانی هیچ امیدی به اصلاح و تغییر و بهبودی در ایران نیست،
2. بلکه فردا حتی اگر روزی هم یکی از این اپوزیسیون ها با وجود همین مناسبات جهانی بر سر کار بیاید، در آنروز این امیدهای از نو برانگیخته شده از نو چگونه نابود خواهند شد و دوباره چه سرکوبی عظیمی برای بازگشت به همین جا بر این ملت و مردم روا خواهد شد!

\*\*\*

به خاطر این ترس و وحشت و برای جلوگیری از این سیر نزولی تاریخی هم هست که این نویسنده تا همین جایی که فعلاً از دستش ساخته است گوشه هائی از این پرونده را به طور بسیار خلاصه گرد هم آورده و برای قضاوت مردم و ملت ایران افشا میکند. باشد که به عنوان گرامیداشت اعتراضات حق طلبانه و بزرگداشت جانباختگان ضددیکتاتوری قبول افتند.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم  
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

<sup>30</sup> با این سوابق بحث در مورد کسانی که امیدوارند ترامپ یا هر مقام آمریکائی مردم ایران را از دست اینان نجات دهند اضافی میداند. آنکس که نداند و نداند که نداند- در جهل مرکب ابد الدهر بماند.



## شش- سخن پایانی

یک) می بینیم که کشور و ملت ایران در چنبر آتش محاصره شده اند. از سوئی رژیم قرون وسطائی به عنوان مجری سیاستهای استعمار نو جهانی و بهره کشی طبقه دلال بر ملت و کشور ما حکم میراند. از سوی دیگر، بسیاری از نهادهای سیاسی ما در کیش شخصیت رهبران یخ زده اند و حتی بزرگترین رهبران اپوزیسیون از این هم فراتر رفته و به صراحت نشان میدهند که در آغاز همان راهی از روابط جهانی اند که دیکتاتوری جمهوری اسلامی تاکنون طی کرده است. این در حالی است که بسیاری از مردم ما از سوئی هر چه بیشتر در چاه و چاله های فرهنگ فئودالی-اسلامی فروغلطیده اند و از سوی دیگر، بسیاری هنوز قادر به رهائی خود از آثار اینهمه سرکوبی و شکست تاریخی نشده اند.

بدیهی است که در غیاب احزاب و نهادهای سیاسی مردمی بی که بر اساس دموکراسی، آزادی و برابری شکل گرفته اند، این مردم نه به این آسائنها میتوانند این جای خالی را پر بکنند و نه از عهده اعتلای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خود برآیند. این است که تا زمانی که یک چنین احزاب پیشرو و نهادهای اجتماعی و سیاسی دموکراتیک به وجود نیامده اند، مردم معترض ما برای شکستن ظلمت حاکم راهی نخواهند یافت، جز آنکه به تکرار خود را تنها و بیمحابا به آتش بیاندازند. جز آنکه خود را بسوزانند تا برای لحظه ای هم شده روشنی و روشنائی به وجود آوردند و امیدی خلق بکنند.

دو) هم از این روست که اگر مبارزان و مبارزه دیگری به خاک و خون غلطیده و میغلطند، این رهبرانی که از سازماندهی شان در احزاب باز و آزاد سیاسی خودداری میکنند، مسئول اند. اگر معترضان جان بر کفی دستگیر، زندانی و شکنجه میشوند، اینانی که بیانیه میدهند و صف های اعتراضی راه می اندازند، ولی از تربیت سازمان یافته کادرهای آزادیخواه و جمهوریخواه دور می ایستند، مسئول اند.

اینانی که با پرداختن به کیش شخصیت خود از ایجاد نهادهای باز سیاسی خودداری میکنند مسئول اند. اینانی که به جای تکیه بر مردم و سازماندهی آنان به دنبال واسطه های آمریکائی گشته و میگردند و با این تسلیم طلبی ها، امروز و آینده کشور و ملت شان را به مخاطره می اندازد، مسئول اند. مسئول اند چرا که رهبرها و رهبران اپوزیسیون غرق در اوهام کیش شخصیت و آنانی که از کسب قدرت به هر طریقی هیچ ابائی ندارند، برای مردم مبارز ایران راهی جز،

تنها ماندن،

تنها جنگیدن و،

تنها جان باختن  
باز نگذاشته اند.

سه) البته باید اضافه کرد که بنا به ادعای برخی از صاحب‌نظران اجتماعی- سیاسی<sup>31</sup>، "مردم لایق آن حکومتی اند که دارند". این ادعا زیر سؤال است، چرا که رژیم‌های ما نه برگزیده و نماینده مردم، بلکه محصول سرکوبی و دیکتاتوری اند. این ادعا اما، حتی اگر در مورد رابطه مردم با رژیم‌های حاکم صدق نکند و زیر سؤال باشد، در رابطه مردم با نهادها و رهبران سیاسی شان از جنبه هائی صدق میکند. مردم و نهادهای مردمی اکثراً از یک آبشخور فرهنگی آب میخورند. رهبران و فعالان نهادهای سیاسی و اجتماعی عموماً خصلتهای خود را از همان جامعه و مردم هر محل میگیرند و از همانرو، از همان روانشناسی اجتماعی و سیاسی توده های مردم تأثیر می پذیرند. این است که رهبران و مردم جامعه ما به طور کلی سر و ته یک کرباس اند. بدین معنی، باید اذعان کرد که:

- در کشور و جامعه ما نه فقط رهبران سیاسی اپوزیسیون، بلکه حتی ما اقشار مختلف جامعه نیز، هر کدام به نسبتی، از بیماری **گیش شخصیت** و دیکتاتوری ناشی از **پدرسالاری سنتی** و **مذهبی** ایران رنج می بریم. و در نتیجه، ما مردم و اقشار مختلف جامعه نیز، هر کدام به نسبتی، این مسئولیت تاریخی را با رهبران اپوزیسیون قسمت می کنیم.

چهار) قضاوت دوباره

مقایسه واکنش مردم مبارز به سازمانها و شخصیت‌های اپوزیسیون نشان میدهد که بخش بزرگی از فعالان سیاسی و اجتماعی ما انگار قبلاً این پرونده را مورد بررسی قرار داده و حتی حکم محکومیت هم صادر کرده اند. این از آنروست که می بینیم که:

- بسیاری از معترضین و آزادیخواهان ایران از این سازمانها و نهادها، و اینگونه رهبری ها و رهبران بریده و دور ایستاده اند.
- بسیاری با وجود نزدیکی فکری و سیاسی به عضویت این یا آن سازمان و نهاد سیاسی نیامده و نمی آیند و،
- بسیاری حتی با ترک این سازمانها و رهبران، آنها و آنان را محکوم به تنهائی و فروپاشی دچار کرده اند.

---

<sup>31</sup> Charles de Montesquieu

اما، به مجازات رسانیدن این رهبران و سازمانها از طریق دور ایستادن از فعالیتهای سیاسی، مشکل مبارزات و مبارزان رهائی بخش را حل نکرده و نمیکند، چرا که دور ایستادن از قافلهٔ اپوزیسیون، به جای مجازات این یا آن سازمان، خود این مردم و مبارزهٔ رهائی بخش شان را زیر ضربه می برد. مردم رهائی طلب و مبارزات براندازی را به تنهائی و بی یآوری محکوم میکنند، و در مقابل، به رژیم حاکم برای ادامهٔ خیانتها و جنایتهایش فرصت بیشتری فراهم می آورد.

این است که ما مردم ایران نیازمند یک قضاوت دوباره علیه این نهادهای سیاسی و رهبران اپوزیسیون غرق در کیش شخصیت هستیم. قضاوتی که هم مبارزه با رژیم را از تاب و توان نیاندازد و هم به تنبیه خود مردم و مبارزانشان منجر نشود.

یک چنین قضاوتی باید هم به مردم ایران یاری کند تا با تحلیل درست شرائط، بریدن از این سازمانها و رهبران را با بریدن از مبارزهٔ رهائی بخش یکی نگیرند و، هم به این نهادها و رهبران بفهماند که درازمدت دو راه بیشتر برایشان باقی نخواهد ماند:

- یا باید خود و نهادشان را از کیش شخصیت خودخواهانه و همچنین تسلیم طلبی در برابر ابرقدرتها برهانند،
- یا بدانند که با اوج گیری حرکات اجتماعی و سیاسی مبتنی بر دموکراسی، آزادی و عدالت راهی جز گم شدن در تاریخ تحولات ایران در پیش رو نخواهند داشت.

یک چنین قضاوتی همچنین باید برای مردم فرصتی فراهم آورد تا به عینه ببینند که هر فردائی جز محصول کار و مبارزهٔ امروز نیست. برای برداشت کردن باید کاشت. باید خود را از تنهائی نجات داد و در اتحاد با همهٔ همدردان به راه مبارزه رفت. قضاوتی که باید به مردم بیاموزد که

- از مبارزه نهراسند.
- از همراهی با جمع نهراسند.
- از اختلاف نظر و دگراندیشی نترسند.

قضاوتی که باید به مردم ایران این جرأت و توانائی را بدهد که همه چیز را از اول و آغاز شروع بکنند. اگر خانه ای کلنگی دارند و تمام هم و غمشان برای اصلاح و تعمیر آن با شکست رو به رو شده، باید آنرا از پایه بریزند و از نو بسازند. عین همین، ما هم وقتی راهی برای اصلاح خود و همچنین سازمانها و رهبرانمان نداریم، باید مبارزه مان را از آغاز و از خانه و خانواده شروع بکنیم. باید از نو از طریق این محفلهای کوچک خانوادگی، گام به گام به میدان اجتماعی-سیاسی جامعه مان نزدیک شویم و از آغاز راه جمع شدن و جمع ماندن را تمرین بکنیم و بیاموزیم. اتحاد و همکاری در عین تفاوتها را تمرین بکنیم و یاد بگیریم. رابطهٔ عمودی پدرسالاری مان را به رابطهٔ موازی رفیقانه

تبدیل سازیم. در آنصورت، در جریان مراوده محفلی به تجربه کشف خواهیم کرد که در این سلولهای کوچک همیاری و همکاری، به چه آسانی تشکیلات سیاسی نوین به وجود می آیند و به چه راحتی همراهی های فارغ از کیش شخصیت به راه برپائی رهبری های دموکراتیک میروند<sup>32</sup>.

برای نمونه میتوان انجمن های مخفی در زمان انقلاب مشروطیت را مثال آورد. این انجمن ها هم محفل دوستانه و خانوادگی بودند و هم فعالیتهای سیاسی و روشنگری را تمرین میکردند. به همین خاطر هم نه قابل شناسائی و نه قابل کنترل و تعقیب بودند. در نتیجه، این سلولهای محفلی با همه کوچکی شان به وقتهایی چنان در بین مردم ریشه دوانیدند که یکی از پایه های یک انقلاب دامنه دار اجتماعی و سیاسی را به وجود آوردند. از این فعالیتهای سازمانهای سیاسی و نهادهای فرهنگی شکل گرفتند و رهبران طراز نوین بالا آمدند.

شاید در حرف این محفلهای آغازین، کوچک و بی اثر جلوه بکنند، ولی در این نزدیک به 40 سال فرصت تاریخی از دست رفته، اگر هر فعال سیاسی، ماهانه یک نفر را به آگاهی می رساند و به تشکیل یک محفل اجتماعی و سیاسی وامیداشت، الآن در همان ایران غرق در سکوت و تسلیم به جای چندین صد یا چند هزار تا، صدها هزار به حرکت اعتراضی ضد رژیم می پیوستند. آنان در آنصورت، هم هدف و برنامه داشتند، هم تشکیلات فراهم آورده بودند و هم از این مناسبات اجتماعی- سیاسی جمعی مبتنی بر دموکراسی، آزادی و عدالت، رهبری و رهبران وفادار به جمهوریت، دموکراسی و همیاری رشد داده بودند. در آنصورت یک چنین نیروی میلیونی تعلیم دیده و آزموده که به معیارهای ارزشی نظام جمهوری لائیک و دموکراتیک پی برده و باور داشتند، نه به آسانبها سرکوب و ساکت میشدند و نه با قتل و شکنجه تعدادی چند، صحنه سیاسی تهران و شهرها را ترک میکردند.

فقدان این نیروی فعال در ایران امروزی نشان میدهد که سازمانها و فعالان پرادعای ما حتی نتوانسته اند در طول این نزدیک به 40 سال به اعضاء و هواداران خود یاد بدهند تا هر عضوی حداقل در طول یک ماه آزرگار فقط یک هوادار آزادی و رهائی بیابد و به عنوان کار فعال هواخواه جمهوریت به تعلیم و تربیتش بکوشد. نتوانسته اند، چرا که "رطب خورده منع رطب کی کند"<sup>33</sup>.

اینجاست که برای پیشبرد گسترش زیربنائی محفلهای اولیه ایجاد احزاب باز و پیشرفته ای که بتوانند راه را برای عبور به زندگی مدرن عصر نوین و حقوق و آزادیهای هموار سازند، ضرورت پیدا میکند. اینجاست که تشکل حزبی به لازمه اتحاد در حول آزادی و استقلال تبدیل میشود. به لازمه تربیت

32 ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "خیزش و فروپاشی اتوپیای انقلاب"، پیشین. سایت professor-reza.com

33 پس آنگه به نیکی صلا می زنی

سپس دیگران را ز بد دور کن

«رطب خورده منع رطب چون کند» (ملک الشعراى بهار)

تو بر نیکویی پشت پا می زنی

تو بد را نخستین ز خود دور کن

تب آلوده درمان تب چون کند

کادرهای جمهوری خواه دموکراتیک و آزادیخواه تبدیل میشود. این است که این مهم نه فقط به وسیله این یا آن حزب ولو پیشرفته، بلکه لزوماً از طریق تشکل مردم در تعداد فراوانی احزاب عصرنویین از چپ تا راست راست و تمرین رقابت سالم سیاسی در بین آنها ممکن است.

تشکیل این نهادها و احزاب عصرجدید هم میتوانند از نو مردم علاقمند را جذب سیاست کرده و برای دفاع از حق حیات و آزادی شان فعال سازند، و هم از طریق تربیت انسانهای آزادیخواه طراز نوین، مبارزات براندازی ضد رژیم را به طور کیفی بالا ببرند. هم میتوانند مردم و فعالان سیاسی و مبارزات شان را از دست رهبران و سازمانهایی که در قالبهای کهنه کیش شخصیت و دیکتاتوریهایی دوره فئودالی ایران یخ زده اند برهانند، و هم از آنانی که برای پوشیدن یونیفرم وابستگی به آمریکا و استراتژی استعمارنو بازار جهانی مسابقه میدهند خلاص کنند.

بدیوسيله ميتوان در برابر رژيم و سياستهای امپرياليستی اش ايستاد و جرقه های جاودانی مقاومت و براندازی را هر روزه و همه روزه شعله ور ساخته و روشن نگه داشت. ميتوان با هر حرکت اعتراضی جديد، سازماندهی نهادهای نوین دموکراتیک، و مبارزه برای آزادی و عدالت را هر چه بیشتر تعمیق کرد و هر بار قدمهای بلندتری را برای پیوند، و اتحاد و مبارزه رهائی بخش برداشت. در اینصورت هر جرقه اعتراضی آتی شانس آنرا خواهد یافت تا در برابر حرکات سرکوبگرانه بایستد و چراغ و روشنایی اش را از خاموشی حراست کند. این همچنین بدین معنی است که در چنین شرائطی،

- هر جرقه اعتراضی به درختان پرشمار این جنگل انسانی مان سرایت خواهد کرد و روزی از روزها نیز دیوان تاریکی را به یکباره خواهد سوخت و خاکستر خواهد ساخت.

\*\*\*

هشدار! که اگر از ریشه و آغاز شروع نکنیم و در همه عرصه های زندگیمان به یک رنسانس و نوزائی عمیق دست نزنیم، هر فردای دیگرمان نیز جز همان نخواهد شد که تاکنون بوده است.